

که گاه به گاه مغایر یکدیگر هستند و هم عقاید و مسلکها و مذهبهایی که آنها نیز متعدد و گاه متضاد یکدیگر می‌باشند.

اما دستیابی عملی به جامعه مدنی نیز متضمن عملی ساختن برخی اصول و بنیادهاست. اصل اولیه جامعه مدنی می‌گوید که برای حفظ سلامت و امنیت و آرامش و ترقی و رفاه جامعه، به رغم تفاوتها و احتمالاً تضادها و گروه‌بندیهای جامعه، حقانی‌تر و معقول‌تر آن است که واقعیت وجودی هر یک از آنها *De facto* مورد احراز قرار گیرد و هیچیک را حق یا خواست نابودی و انهدام دیگری یا دیگران در سر نباشد.

اصل دوم: هیچ یک از گروه‌بندیهای اجتماعی (و حتی اشخاص) از حقوق خاصی برخوردار نیستند که از منشأ بیرون از جامعه (مثل منشأ الهی) به او اعطا شده باشد، یا از منابع دیگری که خارج از حیطه کنترل و اختیار و دخالت و اشتراک افراد دیگر جامعه باشد. به عبارت دیگر، در جامعه مدنی حقوق خاصی از منابع خارج از جامعه برای هیچ فرد یا طبقه‌ای متصور نیست.

اصل سوم: روابط و مناسبات و حقوق متقابل این گروه‌بندیهای متنوع و متکثر جامعه را هیچ دستگاه فکری یا عقیدتی دیگری تنظیم نمی‌کند مگر توافقات و قراردادهای نوشته یا ناتوشته بین خود آن گروهها؛ و به تعبیر ژان ژاک روسو که خود از پایه‌گذاران جامعه مدنی در قرن هیجدهم بود «قرارداد اجتماعی».

اصل چهارم: در اینچنین جامعه متکثر و قراردادی، بهره‌مندی و پاداش افراد بسته به میزان سعی و تلاش بدنی و فکری آنها و مهارتها و صلاحیتها و خدمات آنها به جامعه و ملت و منافع و مصالح آن است و لاغیر.

پیش از انقلاب کبیر فرانسه حدود دو قرن طول کشید تا اینکه در اروپای غربی فکر جامعه مدنی مورد پذیرش و اعتقاد اکثریت مردمان قرار گرفت و به حالت نهادین درآمد. وقتی این اصول و پیش‌فرضها احراز شده و جا افتادند، تکوین و پذیرش نظام مردم‌سالاری نیز در درون آن جوامع سهولت یافت و معذک، پس از حدود یک قرن ستیز و جنگ و انقلاب به جاافتادگی و نهادینه شدن رسید.

ب: انقلاب صنعتی

انقلاب صنعتی، شاید مهمترین و بنیادی‌ترین انقلاب زمینی بود که در تاریخ اروپای غربی رخ داد. این انقلاب آغازگر یک دوران تاریخی مهم در حیات انسان گردید که البته در بطن خود مزایا و در عین حال نقائص و خطراتی را برای حیات سالم جامعه بشری متضمن بود. ویژگی این انقلاب در این بود که تولید صورت خاصی به خود گرفت، به این معنا که اولاً اجتماعی گردید و ثانیاً به تولید انبوه دست یافت و ثالثاً، ماشین را جانشین دست و بدن آدمی کرد و در روند تکاملی خود، جانشین بخشی از وظایف مغز و

اندیشه آدمیان نیز گردید.

اگر انقلاب صنعتی و تولید ثروت به صورت انبوه و در سطح ملی و مملکتی نمی‌بود، نه جامعه مدنی و نه نظام دمکراسی و حکومت مردم پایگاهی مادی برای استقرار و بالندگی خود نمی‌یافتند. در جامعه فقیر و غیر صنعتی به معنای اعم، فقر عمومی جامعه جایی برای تحقق و بالندگی ارزشهای اجتماعی، انسانی و اخلاقی باقی نمی‌گذارد. این که بعدها، از دوران انقلاب صنعتی استعمار، امپریالیسم و تخریب محیط زیست نتیجه شد، عوارض و نتایجی است که امکان جبران و قانونمند کردن و اصلاح را دارد.

ج : عقلانیت

تحقق دو پدیده فوق بجز توسل و اعتقاد به عقلانیت و درایت و قدرت نقد و ارزیابی و اختیار در انتخاب و اتکا به آزمون و خطا، از طرف افراد و گروه‌بندیهای جامعه ممکن نمی‌شد. عقلانیت به طور ذاتی مغایر با ایدئولوژی، دیانت، عقاید و جهان‌بینی‌های خاص نیست. جایگاه عقل و تجربه در منابع اصیل اسلامی چون قرآن مجید، جای تردیدی ندارد و لکن در صحن جامعه‌ای متکثر و متنوع، هر مکتب یا جهان‌بینی، فقط در میان پیروان و مؤمنان به همان آئین، معتبر، مقدس، متبع و راهنمای عمل می‌تواند بود و نه برای غیر معتقدان و غیرمؤمنان به آن مکتب. وقتی درون جامعه عقاید و منافع مختلف و گاه متضادی وجود خارجی و عینی دارند، هیچ یک از آنها، در عمل و نظر قابل حذف و نابودی نمی‌باشند و پیروان هیچیک را نیز نمی‌توان به دریا ریخت؛ و حق چنین کاری هم برای احدی وجود ندارد. پس راه زندگی سالم و راحت و امن و مطمئن در بین آنها، همانا توافقیهای اجتماعی و قراردادی بین آنها است. در جوامع ساده و یکدست قدیمی - همچون قبایل که همگی به یک دسته عقاید ساده پای‌بند بودند - امکان مدیریت بر اساس عقاید واحد وجود داشت ولی در واقعیت جوامع پیشرفته، متکثر، متنوع با مسائل و روابط پیچیده و روزافزون چنین امکانی وجود ندارد. در جامعه پیچیده امروز، راهی جز توسل به قراردادهای اجتماعی و میثاق بر سر پای‌بندی به آن قراردادها وجود ندارد؛ پای‌بندی به قرارداد و پرهیز از هرگونه تفسیر و تعبیر آن قراردادها در جهت منافع و غلبه و قاهریت یک گروه خاص. این مهم تحقق عینی و خارجی نمی‌یابد مگر به وسیله عقلانیت، تجربه‌اندوزی، درایت، مهارت افراد و گروه‌بندی‌ها؛ که به صورتی سازمان‌یافته متشکل و طبقه‌بندی شده باشند. بدیهی است که در میان مسلکها و ایدئولوژیهای خاص گروهی، آنکه به لحاظ جهان‌بینی و معارف درونی خود، گشاده‌نظر و با وسعت مشرب بیشتری باشد، ذاتاً قابلیت خدمتگزاری به مدنیت و جامعه مدنی را بیشتر داراست و در میان افراد آزاد جامعه خریدار بیشتری خواهد داشت. از این رهگذر است که قدرت تحقق ارزشها و اخلاقیات متعالی خود را در جامعه کل نیز بیشتر کسب می‌کند.



سه حادثه یا حرکت مذکور در فوق، از حدود یک قرن قبل از انقلاب کبیر فرانسه و پیدایش نظام دمکراسی سیاسی و سپس دمکراسی اجتماعی، آغاز و تکوین یافته بودند و هم اینها هستند که زمینه ساز و زیربنا و اسکلت نگهبان نظام دمکراتیک گردیده اند. اما در جامعه اروپای غربی - در مرحله اول انگلستان و فرانسه - اصل تقدم منافع ملی برای آنها، متعین بود. لذا اندیشمندان سیاسی - اجتماعی آنها نیازی به طرح و تأکید بر اصالت استقلال و تقدم منافع ملی (به معنای یک کل فراگیر و فراتر از تمام گروهها و منافع درونی جامعه) نمی دیدند. لکن کشورهایی که بعداً به جرگه جامعه مدنی پیوستند تأکیدشان در این اصل، یعنی تقدم منافع ملی، بیشتر شد. که شاخص آن در زمینه اقتصاد سیاسی، آلمان و پروس «فریدریک لیست» بود.

در جوامع عقب مانده امروز - که در آنها عامل استعمار و وابستگی سیاسی - اقتصادی و فرهنگی خارجی و تهاجمات گوناگون در تمامی آن سه بعد حضوری پررنگ و فعال و بس مؤثر دارد - از میان مجموع اصول برخاسته از انقلاب صنعتی، مسأله استقلال و تقدم منافع ملی، در کنار آزادی و کرامت انسان و مساوات افراد، یک اصل ضروری و غیر قابل چشم پوشی است. اصلی است که وجودش امکان تحقق اصول دیگر مدنیت را عملی می سازد و فقدانش همه چیز را بریاد می دهد.

حال، با صراحت باید اعلام نمایم که مجموعه این نکات است که به لحاظ اهمیت و محوریت باید مورد توجه و تفکر و تمهید و ترتیب در نزد اندیشمندان اجتماعی - سیاسی ما قرار گیرد. تمام نیروهای ایرانی در داخل و خارج، به دلیل فقدان فضای باز برای تنفس افکار و اندیشه های سیاسی - اجتماعی همگی درد دمکراسی و آزادی دارند (و از این جهت نمی توان آنها را مورد سرزنش قرار داد) اما هم ایشان نیز باید به هوش باشند که آزادی و دمکراسی، برای استقرار و استمرار، محتاج به زیربناها و نهادهای نگهبان است، که در بالا به آنها اشاره شد. پس باید همزمان، حتی با سرعت و تأکیدی بیشتر به این امور پرداخته شود. این سؤال برای هر صاحب نظر هوشیاری همواره باید مطرح باشد که چرا از حدود یک قرن پیش، که اصول آزادی و رهایی از استبداد و استعمار در کشور ما طرح شده و بسیار زودتر از بسیاری از جوامع اروپای شرقی، آسیا و آمریکای جنوبی و... با مشروطیت و انقلاب دمکراتیک آشنا شده ایم علی رغم زحمات و فداکاریهای بسیاری که در این راه تحمل شد، هنوز از نظر دستیابی به یک دمکراسی مستقر و مستمر محروم و ناکام هستیم و هنوز اندر خم یک کوچه مانده ایم. این ناکامی تا آنجاست که مثلاً برای تحقق یک انتخابات آزاد، مبتنی بر کثرت گرایی یا پایبندی حاکمان به قانون اساسی یا روابط دمکراتیک در بین گروههای درونی جامعه، باید تا این حد دچار تلاطم و نگرانی تجاوز و نامرادی و ناکامی باشیم. آیا جای آن ندارد و وقت آن نرسیده است که اندیشمندان ملی و دینی ما، آنها که درد آزادی

را در بطن مجموعه‌ای از دردهای دیرینه ملی احساس می‌کنند و در عین حال برای ترقی و تعالی و آزادی از استیلای خارجی هم در تلاطم و احساس مسئولیت می‌باشند، یک چند نیز تلاش در جهت این گونه مهمات و امهات جامعه مدنی بنمایند. نمی‌توان این بار نیز بر این امید و دلخوشی نشست که این مطالب را اندیشمندان و فلاسفه سیاسی غرب مطرح نموده و اصول و مبانی و فروع آن را در قالب «مدرنیته» تدوین کرده‌اند و ما را نیازی به کار و تعمق و تفکر بر روی این مقولات نمی‌باشد. حتی عام‌ترین اصول و مبانی بشری و زندگی اجتماعی، مثل اخلاق و جهان‌بینی‌ها، در درون جامعه‌هایی با هویت و ویژگیهای خاص خود و ملت‌های گوناگون نیز رنگ و بویی خاص و بومی دارد و با نیازهای تاریخی - ملی آنها هماهنگی دارد. وانگهی همان اصول عام و فرضاً مشترک جهانی، در صورتی که با دلایل و شواهد ناشی از تجربه اجتماعی - تاریخی خود آن ملتها، طرح و تدوین و مورد گفتگو قرار نگیرند، هیچ‌گاه صورت بومی نیافته و از جانب کل ملت مورد درک و فهم و پذیرش عمومی قرار نگرفته و بنابراین نهادینه نخواهند شد.

اکنون که در کشاکش مسأله روز انتخابات آزاد، آزادی و فرار از انحصار و استبداد سیاسی - دینی و جهالت، بار دیگر برای ملت و اندیشمندان مطرح شده است، این ضرورت حیاتی به شدت احساس می‌شود که اصل ارزشی و متعالی آزادی را با مجموعه مقدمات و ضروریات و زیربنای آن مورد توجه قرار داده و سپس برای تثبیت آن و در جهت کاشتن بذرهاش تلاش نمایند. از هر منظری که به فضای اجتماعی و سرگذشت دردناک یکصد سال نهضت ملی خودمان بنگریم، این بار دیگر نباید با مسائل اساسی جامعه فقط در سطح و صورت ظاهری آن و یا متکی بر دیدگاههای تقلیدی و وارداتی فرهنگی - سیاسی برخورد نماییم و همچون برخوردهای متداول در دوران پهلوی یا مدرنیسم و مدرنیته، به شبه مدرنیسم در لباس و ظواهر و نه باطن دل خوش نماییم. این بار باید به هوش باشیم که ملتها و امتهای نیز همچون افراد بنی آدم دورانهای تولد و رشد و بلوغ دارند. اگر این دورانها را به درستی درنیابند و حق آنها را ادا نمایند و فصل کهولت فرارسد، دیگر قدرت و انرژی برای بازسازی اندیشه و نهادهای اجتماعی و رشد معنوی باقی نخواهد ماند. در طول تاریخ، سرانجام سقوط ملتها و امتهای از همینجا آغاز شده است. خوشبختانه اگر به لحاظ تاریخی و فرهنگی ما به ملتی در حال کهولت تبدیل شده‌ایم، به لحاظ جمعیتی و ترکیب آن، از جوانترین ملت‌های جهان هستیم. لذا، ناامیدی در این راه جایی و مقامی ندارد؛ به آن شرط که بر همین عامل جوانی ملت، یعنی نسل جوان متکی باشیم.

با این ترتیب، تحرک و مقابله و مبارزه برای پیشبرد اصل آزادی انسان و حقوق سیاسی شهروندان ایرانی را نباید و نمی‌توان از دست نهاد و لکن ما، همزمان با همین حرکت و در بطن آن، به یک تحرک عمیق‌تر احتیاج داریم تا کارآمدی و کامیابی در زمینه اول را تضمین نماید. این حرکتی است که در مرحله

اول از عموم اندیشمندان و صاحب نظران امور اجتماعی - سیاسی و واجدین صفت (ملی) و درون‌نگر درخواست می‌شود.

به هر حال خواه اینکه ما به جامعه مدنی رسیده باشیم یا نه، وقتی حداقل یک قرارداد به عنوان یک توافق جمعی در بین مردم با حکومتگران آن به امضا رسید، یعنی حاکمان آنرا تدوین کردند و به تصویب مردم رساندند، این صورت یک قرارداد اجتماعی را پیدا می‌کند. ما اکنون قرارداد اجتماعی که بر مبنای آن گوشه‌ها و زوایا و سطوح زندگی جمعی خود را تنظیم و روابط و مناسبات فیما بین را قانونمند کرده باشیم، بجز قانون اساسی، نداریم. همین یک قرارداد اجتماعی است که در ذات خود نظر به اشتراکات و نیازها و پرنسیب‌های اقلیت‌های مختلف درون جامعه دارد. این قرارداد را اگر محترم نداریم یا آنکه حاکمان در تفسیر و تعبیرات خود از آن چنان عمل کنند که نتیجتاً به نفع یک گروه خاص درآید، از نظر آموزشهای دینی و قرآنی، عملی در ردیف کفر است و نتیجه و فرجام چنین تخطی و تعدی به میثاق قانون اساسی جز فرو رفتن در دوزخ اختلافات و مخاصمات و انحطاط و فروپاشی چیز دیگری نیست.^۲

پی‌نوشتها

۱. جامعه شناسی خودکامگی اثر آقای رضاقلی گوشه‌ای از این واقعیت را بررسی کرده‌است.

۲. سوره نحل آیات ۹۱ تا ۹۷

هویت...؟!*

«...محصور کردن یک برپایی (قیام) اجتماعی برای احقاق حقوق ملی و اجتماعی، در چهار دیواری یک دسته و گروه، کاری غلط است. در این صورت، کل جامعه تحت الشعاع یک عده قرار می‌گیرد و بعد همین گروه مغرور و به حقوق دیگران متجاوز می‌شوند. جامعه باید بداند که خودش متحرک و عامل است، حسنات و سیئاتش هم مربوط به خود او است. آنان نظرشان آن بود و من نظرم ثبت تلاش مردم است به نام مردم...»

شهید سید حسن مدرس

شاید برنامه هویت شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی را بسیاری از بینندگان تلویزیون مشاهده کرده و از مضمون و محتوای آن مطلع شده‌اند. متعاقب آن پخش برنامه دیگری از اواخر فروردین ماه جاری آغاز شد که مضمون آن عبارت بود از نفی و ملکوک کردن رهبر نهضت ملی ایران، مرحوم دکتر مصدق و برخی شخصیت‌های دیگر ملی و مذهبی که در رابطه با نهضت ملی قرار داشتند. وقتی رهبران و فعالان و مؤسسان یک جنبش یا حرکت ملی، خدشه‌دار و لگه‌دار شدند، خود آن جنبش نیز طبعاً در معرض سؤال و شبهه و بالاخره بی‌اعتباری قرار می‌گیرد.

طبعاً برای بسیاری از مردمان صاحب تعقل و تفکر، این سؤال پیش آمده و می‌آید که انگیزه و هدف پخش‌کنندگان این برنامه چیست و به کجا می‌خواهند بروند و به چه چیز می‌خواهند برسند.

در برنامه هویت با فنون نمایشی، مجلاتی را گذرا عبور می‌دهند ولی در متن، دو تا چهار مجله را به صورت ثابت نگاه می‌دارد که یکی از آنها همین مجله یعنی ایران فرداست. و می‌خواهد به بینندگان تلویزیون چنین القا نماید که همه این مطبوعات مظاهر و عوامل تهاجم فرهنگی غرب هستند و در مرکز

و محور آنها نیز این چند نشریه قرار دارند. و بعد با ترفندهای تبلیغاتی و در واقع مغالطه‌ای زیرکانه مجلسی کنفرانس مانند و گوینده‌ای را نشان می‌دهد و سخنانی را پخش می‌کند تا بفهماند که آن گونه کنفرانسها یا فعاليتها که از طرف گروههای ضدانقلاب، با هدایت غرب در خارج از کشور در جریان است، منبع تغذیه نشریاتی چون ایران فردا هستند، و دیگر سخنی از تناقض و مبارزه میان آنها با مواضع ایران فردا به میان نمی‌آورد و رندانه نسبت به حملات آنها به این نویسنده نجاهل می‌نماید. یعنی ترتیب‌دهندگان آن کنفرانس را با مجلات نامبرده، هم‌هویت معرفی می‌کنند؛ یعنی همگی در جهت تهاجم فرهنگی غرب و عامل آن هستند. این است چکیده و خلاصه آن برنامه و آن سناریو! شاید با این برنامه‌ها خواسته باشند که ابتدا از این گونه مطبوعات مستقل داخلی سلب هویت مستقل و مآلاً سلب حیثیت و اعتبار اجتماعی - ملی کرده و آنگاه به تهاجم فیزیکی و حذف آنها از صحنه اقدام نمایند.

اما وقتی به آن برنامه دیگر توجه می‌کنیم و می‌بینیم که در آن برنامه نیز مضمون و محتوی متوجه نفی و سلب اعتبار و حیثیت از رهبر نهضت ملی شدن نفت و دیگر شخصیت‌های همکار یا همراه یا پیرو آن بزرگمرد می‌باشد، اهداف قضیه ابعاد دیگری می‌یابد. نوع نقاط ضعف و نکات منفی که بر دکتر مصدق وارد می‌شود نیز از همان نوع نقاط و نکات است که در آغاز انقلاب به وسیله روزنامه‌ای منتشر می‌شد و بعداً به واسطه سوابق مدیر آن روزنامه و همکاری‌های عمیقش با کودتای ۲۸ مرداد و سران آن تا سال ۱۳۵۷، روزنامه توقیف و شخص مزبور نیز مدتی بازداشت شد. آیا امروز هم از همان قماش مردمان هستند که به صحنه آمده، در صدا و سیما یا مراکز دیگر نفوذ کرده‌اند؟ در سالهای بعدی نیز افراد و گروههای دیگری در صدد انتقام‌گیری از مصدق و مصدقیها برآمده از فضای بعد از انقلاب سوءاستفاده‌های فراوان کردند و تخم فتنه‌ها و کینه‌های بسیار کاشتند. ولی ماهیت همانها نیز در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ پس از بازداشت رهبرشان برملا گردید و معلوم شد که آنها نه تنها به نهضت ملی خیانت کرده‌اند بلکه با اسلام و انقلاب و روحانیت و رهبر فقید انقلاب و جمهوری اسلامی نیز به کلی بیگانه‌اند و نام آنها نیز از صحنه وابستگان به انقلاب اسلامی حذف شد. با پخش بی‌موقع این گونه برنامه‌ها این تردید و نگرانی پیش می‌آید که نکند همان اشخاص و احزاب مجدداً به صحنه نزول اجلال کرده باشند. چه در غیر اینصورت، امروز در کشاکش رقابتها و درگیریهای جناحهای داخلی حاکمیت و مسائل عظیم و پیچیده خارجی و داخلی کشورمان، نه آن مجلات و مطبوعات و نه مصدق و نه یاران قدیمی و واقعی او را نقشی فعال و مؤثر است. حال چرا آنها به عنوان خطرهای اصلی تشخیص داده شده و شایسته آن همه تهاجم و اتهامات واهی صدا و سیما قرار گرفته‌اند؟

این راقم، نه از سر دفاع از خویشان در برابر نسبتها یا اتهامات برنامه و نه به قصد حمله متقابل اقدام به تهیه این نوشتار کرده‌است. آنچه او را وادار به تحریر این نوشتار نموده اموری چند است:

اولاً به غیر از این نویسنده که مؤسس و مسئول قانونی نشریه ایران فردا است، یاران و همکاران این نشریه را نیز حقی است. آنها که همگی، بخشی از عمر و جوانی خود را، حداقل یک ربع قرن، با ایثار در راه آزادی و مبارزه با رژیم قبلی و دفاع از انقلاب و اسلام و جنبش ملی ایران و آزادی و استقلال و ترقی و وطن ایرانی گذارده‌اند و هم‌اکنون، نیز، از بسیاری از مواهب و امکانات زندگی که هم‌سن و سالان و هم‌ردیفانشان در دستگاه دولتی و جامعه دارند چشم پوشیده، خدمت به آرمان و میهن و اسلام و انقلاب را پیشه کرده‌اند، حق نیست که از جانب دستگاه تبلیغات رسمی واحد و انحصاری دولت یعنی در واقع خود حاکمیت، به این متهم شوند که از خارج تغذیه فکری یا مالی می‌شوند. این رفتار دولت و صدا و سیما، مشخصاً در حق آنها، ظلم است و ممکن است که تأثیر سوئی هم بر روحیات و عواطفشان و مواضع اجتماعی و سیاسی ایشان بگذارد.

ثانیاً: خوانندگانی که طی چهار سال با این نشریه آشنا شده و آن را در جهت آرمانهای ملی و استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی یافته‌اند نیز مشمول این اتهام و ستم قرار می‌گیرند.

ثالثاً: در برنامه متعاقب برنامه هویت مشاهده شد که گذشته از مطبوعات مستقل امروزی، با نهضتی اساسی و از هر جهت آزادیبخش ملت ایران و رهبر و بنیانگذار گرانمایه آن نیز، نه از سر نقد و تحلیل و تحقیق و استفاده از تجارب و اطلاعات نوین، بلکه از دیدی خصمانه و جاهلانه، کاملاً همراه و هم شکل با دشمنان داخلی و خارجی نهضت ملی، برخورد می‌کنند.

برای این نویسنده خیلی سخت و شگفت‌انگیز است که مسئولین کنونی، اینچنین و در این حد در مقام نفی و خصومت با نهضت ملی، که در حقیقت انقلاب اسلامی ادامه و استمرار آن بود، برآیند. شعار انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ عبارت بود از آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی. الگوی آزادی و استقلال را به طور تمام و کمال ملت ایران از نهضت ملی گرفته بود و رهبران انقلاب نیز این را تأیید می‌کردند. اگر در آن نهضت و رهبری آن تردیدی پیدا شده، کاملاً دو پایه از سه پایه انقلاب زیر سؤال می‌رود. بدین ترتیب، تلویزیون دولتی ایران به عنوان سخنگوی دولت نمی‌داند که با نفی نهضت ملی و رهبری آن سرشاخ نشسته و بن می‌بردا با این حال برای من مسئله است که چرا به تلویزیون دولتی اجازه و امکان داده می‌شود که به این پرده‌دریها پردازد و در عمل، خود را به عنوان دستگاه تبلیغاتی یک جناح خاص از سیاستمداران قدیمی و پوسیده کشور و برخی از روحانیون که در کودتای ۲۸ مرداد با رژیم کودتا همکاری کردند و مقدمات پیروزی آن را فراهم نمودند، درآورد و نظرات و کینه‌های شخصی و گروهی آنها را منعکس نماید. تلویزیون متعلق به ملت و کشور ایران است و نمی‌تواند بجز آنچه را که مشترک و محترم بین همه ایرانیان است پخش نماید.

رابعاً: انگیزه دیگر اینجانب اعتراض و مقابله با یک شیوه ناپسند اخلاق سیاسی است که از قدیم در

ایران ما در بین گروهها، اشخاص و مطبوعات سیاسی، رایج و مرسوم بوده و هست و اینک می بینیم که همان شیوه و روش را، عظیمترین دستگاه رسانه جمعی به کار می برد که دهها میلیون تماشاگر دارد و نماینده رسمی دولت و انقلاب اسلامی می باشد.

این اخلاق و شیوه نامطلوب، و مذموم تمام حقیقت جویان، عبارت است از این که برای هرگونه حرکت فکری یا اجتماعی یا سیاسی داخلی و درونی کشور، در جستجو و تبلیغ یک منبع یا عامل تغذیه خارجی باشند و توانایی و استعداد و استقلال فکری و شخصیتی ایرانی را انکار نمایند. برای منشأ داخلی افکار و اندیشه های سیاسی و فرهنگی ارزش و اصالت، خودانگیختگی و خودساختگی ای قائل نباشند و هر اندیشه نو و نوین را به خارج، به خصوص به غرب نسبت دهند. به نظر این جانب، پس از ۱۷ سال که از یک انقلاب عظیم تاریخی آزادیبخش می گذرد، انقلابی که مدعی کاشتن ارزشهای والای توحیدی و اسلامی در جامعه بوده و هست، زنده شدن اخلاقیات سیاسی دوران جاهلیت ایران - و قبل از انقلاب - آن هم توسط بزرگترین دستگاه رسمی تبلیغاتی کشور، باید به شدت محکوم و مطرود گردد. دست اندرکاران اینگونه تبلیغات آگاه نیستند که غرب از دوران باستان و عهد یونان و روم مدعی بوده و هست که آن دیار مرکز مدنیت و عقلانیت و فکر و فلسفه و علم بوده است و باقی دنیا اهل توحش و بربریت اند، که چیزی نو و اندیشه ای نوین ندارند. بربرند و هرچه دارند از غرب است!

پس از یک دوران فترت قرون وسطی، در قرون جدید به ویژه از قرن نوزدهم بدین سوی، غربیان مجدداً خود را قطب فکر و فلسفه و علم و فن آوری (تکنولوژی) یافته و سیاست استعماری خود را بر آن استوار کردند و غیر خود را مقلد مقتبس و نشخوارکننده ساخته ها و یافته های مادی و فرهنگی غربی می دانند. در کشور ما و شاید بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی، از موضع ایجابی یا سنبی برخی از روشنفکران و سیاسیون، نیز همین را تبلیغ کردند و هر نوع فکر و اندیشه و هر موضع سیاسی و اجتماعی مستقل و خودجوش داخلی را به منشأ غربی نسبت دادند و با این ترتیب اندیشه استقلال و اتکا به خود و اعتماد به توان، استعداد و... خود ایرانی را کوبیدند و همین باعث شد که مدت یک و نیم قرن این کشور و ملت درجا زد.

هر صاحب فکر و استعداد و هنری، در این دیار جایی برای پذیرش بالندگی و برخورد متناسب با خود را نیافت و لذا راهی غرب شد و خدمتگزار تمدن آن گردید تا همان غرب با اسلحه مغزهای ایرانی بر سر ما ایرانیها بکوبد و نتیجه این شد که اکنون هستیم. و همین افکار و شیوه ها و بینشها بود که منبع درونی استمرار روابط استعماری و عقب ماندگی در دنیای حاضر گردید. از سوی دیگر نظام تقسیم کار جهانی که یافته همان استعمارگران غرب است که خود را قیم و راهبر همه جهان می شناسند، همه شرق، جهان سوم، و جهان جنوب را - و از دهه ۱۹۸۰ میلادی به این سوی ملت و کشور ایران را به طور خاص -

فقط مصرف‌کننده کالای مادی و فرهنگی غرب معرفی می‌کنند. مبلغین صدا و سیمای جمهوری اسلامی در برنامه هویت و برنامه بعدی آن نیز می‌خواهند بگویند که هر اندیشه انتقادی یا ترقی‌خواهی که از یکصد سال پیش در این سرزمین پیدا شده محصول غرب است؛ و این چیزی نیست جز آب به آسیاب امپریالیسم غرب ریختن و ریشه‌های احساس به خود و وجدان ملی و خوداتکایی و استقلال را در ایران زمین خشکاندن آن هم فقط برای یک منفعت گذرا جهت تثبیت حاکمیت انحصاری و وابسته گروهی خاص. آیا با این بینش و روشهای خاص آن نباید مبارزه و مقابله کرد؟ نویسنده از این موضع است که نوشتار حاضر را می‌نگارد.

در این که انگیزه تنظیم‌کنندگان این برنامه‌ها چیست ما نمی‌توانیم نظری قاطع ابراز داریم. این فرض که از موضع قدرت و احساس برتری به چنین کاری دست زده باشند، بعید به نظر می‌رسد. احساس قدرت آن زمانی به وجود می‌آید که تمام دشمنان، رقبا و معارضین داخلی و خارجی را منکوب کرده باشند و بخواهند از بقایای رقیبان، ملی یا آزادی‌طلب یا عدالت‌خواه نیز ابتدا سلب حیثیت و اعتبار کنند و سپس با تهاجمات فیزیکی آنها را سرکوب و حذف نمایند. دشمنان خارجی، در شرایط حاضر نه فقط منکوب نشده‌اند، که برعکس مهاجمند و در حال تنگ کردن روزافزون حلقه محاصره نظام و کشور می‌باشند. در جبهه داخلی نیز نه فقط معارضین قدیمی نابود نشده‌اند، که از درون نظام نیز معارضین تازه‌ای برای جناح انحصارطلب و روحانیت مبارز سر برون آورده است. انتخابات اخیر، علیرغم تمام تمهیدات و تدبیرات قانونی و غیرقانونی، نتیجه تکان‌دهنده‌ای داشته است. اینکه هر یک از سه گروه حاکمیت در شهری چون تهران به طور متوسط بیش از ۱۲ تا ۱۵ درصد از آرای کل واجدین شرکت در انتخابات را نتوانسته است جذب کند، بدین معنا است که این جناح، با وجود آن که بر تمام منابع، ابزارها و نهادهای قدرت، سلطه انحصاری دارند، معذک بین ۸۵ تا ۹۰ درصد جمعیت رأی‌دهنده به آنها^{۳۰} گفته‌اند. بنابراین جناح مزبور که داعیه انحصار تام و تمام قدرت سیاسی و اقتصادی را در حلقه انحصار وابستگان خود دارد، اکنون در موضع قدرت نیست. پس این حملات و تهاجم سیاسی یا فرهنگی تحت نام هویت و... با چه انگیزه دیگری صورت می‌گیرد. اتفاقاً شرایط حاد، خطیر و بسیار حساس تاریخی از لحاظ وضع خارجی و بین‌المللی که دولت را در انزوا و محاصره شدید قرار داده است ایجاب می‌کند که به حداکثر وحدت با نیروهای داخلی ضد استعماری و استقلال‌طلب کشور بیندیشند و در مقام جذب آنها به حوزه یک اتحاد ملی و وطنی برآیند. و این ضرورت عقلایی به هیچوجه با برنامه‌های مزبور سازگاری ندارد. در حالی که نهضت ملی با رهبری دکتر مصدق دقیقاً در مصاف با سلطه استعماری غرب به وجود آمد و استیفای حقوق و آزادی و حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی را با درایت و صمیمیت تمام در برنامه خود داشت و

سرانجام با تهاجم همان غرب در همکاری با مراکز استبداد و ارتجاع داخلی از حکومت افتاد. حمله به آن و سعی در کاستن از حیثیت و اعتبار عظیم آن در میان توده‌های آگاه و روشنفکران غیروابسته ایران با هیچ منطق عقلایی یا ارزشهای رهایبخش سازگاری ندارد. اگر می‌خواهند گناه نابخشودنی آن را در درافتادن با روحانیت زمان متمرکز سازند، این به هیچوجه با واقعیت منطبق نیست زیرا که مصدق نبود که با روحانیت درافتاد، بخشی از روحانیت - همان بخشی از روحانیت که بعدها رهبر فقید انقلاب اسلامی آن را روحانیون درباری نام نهادند - بود که به مصدق و نهضت اعلام جنگ داد. شاهد آن هم این حقیقت است که پس از کودتای ۲۸ مرداد یک جناح بزرگ و فعال از روحانیون آگاه کشور، نهضت مقاومت ملی را پی‌ریزی کردند که هیأت علمیه تهران از آن جمله است و شهیدان آیت‌الله مطهری و دکتر بهشتی و باهنر نیز با این نهضت مربوط و همکار بودند. پس فرض اول در انگیزه جناح روحانیت مبارز یا جناح جدیدالولاده‌ای به نام حفظ ارزشهای انقلاب که صدا و سیما امروزه سخنگوی تبلیغاتی آنها است، مردود است.

اما فرض دوم، که موضع ضعف باشد، گرچه شواهدی بر آن وجود دارد، در مجموع نیز قابل قبول نیست زیرا که اولاً آن جناح، علیرغم شکست در انتخابات اخیر، هنوز خود را دایرمدار قدرت انحصاری می‌داند و واکنش آرام و بی‌صدای جامعه را نسبت به خود به رسمیت نمی‌شناسد و آن را معلول تمهیدات جناح رقیب خود در درون حاکمیت می‌شناسد. و ثانیاً، اگر که چنین هم بود باز موضع ضعف و احساس خطر، نیز ایجاب می‌کند که در میان منتقدین و معترضین متمایل به حفظ نظام و بر خورد مسالمت‌آمیز، و استقلال‌طلبان، وطن‌دوستان (معروف به ملیون)، با معارضین معاندی که در خارج از کشور در حلقه وابستگی به قدرتهای خارجی در صدد ایجاد تاتاری به نام همبستگی ملی می‌باشند تفکیک و تمایزی بنماید و بی‌تدبیرانه، مجلاتی چون ایران فردا، کیان، آدینه، گردون و... را با بازبهای تصویری به جلسات کنفرانس مزبور در شهر اشتوتگارت آلمان پیوند نزنند.

باقی می‌ماند یک فرض دیگر و آن اینکه جناح روحانیت مبارز و همکاران و مؤلفان چپ‌نما ولی به غایت سرکوبگر و خشونت‌کار آن، با این تهاجم همه‌جانبه، بخواهند به شیوه‌های سیاسی کاری، با سلب حیثیت و اعتبار از رقیبان خود برای خود کسب اعتبار نمایند و بدین ترتیب حلقه محاصره شرایط مملکتی را بشکنند و با تمهید مقدماتی، به بهانه مقابله با تهاجم فرهنگی و حفظ ارزشهای انقلاب، خود از انواع روشهای تهاجمی و ضد ارزشی استفاده کرده و در حالی که فقط یک اقلیت ده یا حداکثر پانزده درصدی جمعیت کشور را در پشت خود می‌یابند، به یک حاکمیت انحصاری و بسته و متمرکز دست یابند و این فرضیه معقولتر به نظر می‌رسد، ولی در این صورت آیا نام آن باز هم انقلاب و حفظ ارزشهای انقلاب خواهد بود؟! یا اعمال حاکمیت یک اقلیت محدود بر اکثریت شهروندان یک کشور؟ در واقع آن

کدام ارزش انقلابی و اسلامی و اخلاقی است که استفاده از تمام امکانات و ابزارهای رسمی و مملکتی را در جهت تبلیغ و تحکیم مواضع یک جناح خاص، مباح، بلکه مستحب می‌سازد؟! استفاده از تریبون ریاست مجلس را طی مدتی طولانی، برای تبلیغ شخصی مجاز می‌کند، برنامه‌های تلویزیونی را که بر حسب تئوری و قانون متعلق به همه مردم و کل انقلاب و جامعه اسلامی است برای تبلیغ منافع و مصالح یک گروه خاص و کاملاً اقلیت یا تنها یک روایت از اسلام که فقط یک درصد از جهان اسلام به آن باور دارند توجیه می‌نماید؟ البته اقدامات ضد ارزشی و استفاده از امکانات عمومی برای منافع خصوصی، از جانب هر گروه و دسته‌ای که باشد، من جمله جناحهای رقیب، به شدت محکوم و غیرمجاز و تخطی به اموال و منافع عمومی است. این یک انحراف، فساد، تخطی به قانون و موازین شرع مقدس اسلام است، یک بام و دو هوا بردار هم نیست.

این چه مقابله با ضدا ارزشها و یا حفاظت از ارزشهای انقلاب است که برای مقابله با برخی تفاوت‌های فرهنگی دست گروه‌های فشار بی قانون و ضابطه را بازگذارند تا هر بی قانونی و خلاف شرع را به نام نصرت انقلاب انجام داده و تشویق و تحریص نمایند. اصل و اساس انقلاب و بقا و استمرار آن و حراست از محتوای ارزشی آن، در حاکمیت قانون، پایبندی به قوانین موجود و اصول و مبانی اخلاق اسلامی و انسانی است. چگونه می‌شود همه اینها را زیر پا گذاشت و در عین حال داعیه حفظ ارزشهای انقلاب را داشت.

این چه ارزش‌گرایی و پایبندی به موازین اخلاقی و قانونی و شرعی است که جماعتی از مطبوعات مستقل را از پشت تریبونی با تیراژ و مخاطبین چندین ده میلیونی به ناحق و قبل از ثبوت جرم در دادگاهی صالح، بدون کوچکترین دلیل عینی و شاهد مستند، منکوب و بی حیثیت کنند و اجازه و فرصت دفاع را هم به آنها ندهند و در حالی که به فرض امکان دفاع هر نشریه در صفحات خودش، تعداد مخاطبین آنها (تیراژ) از چند ده هزار تجاوز نمی‌کند؟!

آن چه ارزشی است که به بهانه مقابله با تهاجم فرهنگی از جانب غرب، حال که دستشان به ماهواره یا خبرگزاری و رسانه‌های غرب نمی‌رسد خود یک تهاجم همه جانبه و بی ضابطه فرهنگی و تبلیغاتی و اجتماعی را علیه چند نشریه داخلی خوداتکا و مستقل سامان دهند. تهاجم، در مفهوم واقعی خود عبارت است از حمله‌ای از همه جوانب و اطراف بدون آن که به طرف مورد حمله فرصت و دفاع از خود را بدهند. آیا کاری که در برنامه‌های هویت و امثال آن صورت می‌گیرد غیر از این است؟!



عمده‌ترین موارد اختلاف ما با این جناحهای جویای حاکمیت انحصاری در نکات ذیل است. این را به این منظور خاطر نشان می‌کنیم که فصول تمایز و اختلاف مشخص شود و اگر قرار است اتهام و انتساب

جرمی صورت گیرد، یا سرکوبی سیاسی یا فیزیکی انجام پذیرد بر آنچه واقعیت عینی دارد تکیه شود نه بر خیالات و رؤیاها و برچسب‌ها.

۱- هویت یک ملت مجموعه ویژگیها و خصلتهای اجتماعی - ملی آن است که در طول دورانی طولانی از تاریخ آن بروز و ظهور داشته و آن ملت را نسبت به سایرین متمایز، و مشخص می‌سازد. این خصال از نظام حاکم بر ملت و حتی دین و مکتب پذیرفته شده آن ملت مستقل است. ایرانیها اگر اسلام را با آغوش باز پذیرفتند و بخش اعظم از فرهنگ آن را به وجود آوردند با ویژگیهای خاص خودشان بود. عرفان، نساها، جوانمردی، عطف و پرهیز از خشونت عقلانیت و دقت و موشکافی از خصایل مثبت ایرانیها بوده و هست که در اسلامشان نیز منعکس است. بنا به شواهد و اسناد اسلامی و تاریخی، اسلام نیز بستر رشد و بالندگی ارزشهای خاص خود را میان ایرانیها، بیش از سایر ملل یافت. پس این دو سلسله ویژگی اگر در کنار هم و در آغوش هم باشند، ایران و اسلام هر دو از بالندگی و شکوفایی برخوردار خواهند بود.

۲- آنچه حاکمان بر ایران، از اسلام و حکومت اسلامی عرضه داشته و آن را صورت رسمی و قانونی بخشیده‌اند خود یک تعبیر یا روایت از اسلام است که در میان بخشی از شیعیان ایران مورد اعتقاد و پذیرش قرار گرفته است. ولی در جهان اسلام به طور عام و در عالم شیعه امامیه، به طور خاص، روایات و تعبیرهای دیگری نیز از اسلام و هویت اسلامی وجود دارد. صرف نظر از روشنفکران و نوگرایان اسلامی، در میان فقهای بزرگی که در دو قرن اخیر ظهور کرده‌اند، همچون مرحومان شیخ مرتضی انصاری، آخوند خراسانی، نائینی، عبدالکریم حائری و حاج آقا حسین بروجردی از حکومت و نظام سیاسی - اجتماعی در جامعه متکثر تعبیر و روایات دیگری آمده است که با آنچه اکنون حاکم است تفاوت کلی دارد؛ که عمده آن تکیه بر آرای مردم به عنوان منشأ مشروعیت نظام، دخالت و نظارت مردم است. آیا تابعین و معتقدین به تعابیر آنان از حکومت را باید از جرگه مسلمانی و هویت اسلامی خارج معرفی کرد؟ ولو آن که آنها به لحاظ سیاسی و شهروندی نسبت به کلیت قانون اساسی ملتزم باشند؟ ما با آگاهیهایی که از منابع اصیل اسلامی همچون قرآن و سیره رسول خدا و اهل بیت ایشان داریم، وسعت نظر و اندیشه وحدت‌گرای اسلامی را غیر از این می‌دانیم.

۳- از اسلام و فلسفه اجتماعی و سیاسی آن، ما آن را می‌فهمیم و به آن وفاداریم که با سیدجمال مطرح شد و با نائینی و آخوند خراسانی و مدرس و بعدها طالقانی، بازرگان، شریعتی و مطهری مطرح شد. اگر اینها همگی شیفته و دل‌باخته غرب بودند و از غرب تغذیه می‌شدند، ما نیز چنین هستیم. ما با ایران و اسلام و انقلاب یکی و هم‌هویت شده‌ایم و برای ما انقلاب اسلامی و نهضت ملی یک هویت دارند و آن عبارت است از قیام ملتی کهن برای دفاع از استقلال و هویت ایرانی - اسلامی خودش.

۴- ما از نظام جمهوری اسلامی این را می‌فهمیم که ارزشهای اسلامی در کنار رأی مردم حکومت کنند نه

طبقه خاص و منافع و مصالح آن. ما نسبت به ولایت فقیه که در قانون اساسی جمهوری اسلامی مندرج است تا زمان رسمیت و استقرار این قانون ملتزم هستیم، اما ولایت فقیه با ولایت روحانیت تفاوت عمیق و اساسی دارد.

گزینش طبیعی ولی فقیه بر طبق آنچه که سنت حوزه‌های تشیع بر آن تأکید می‌نماید، عبارت از طی مدارج علمی و تخصصی در علوم اسلامی، و برخورداری از حدی از ورع و تقوای شخصی است که ولی فقیه بتواند در استنباط حکم، خود را از جمیع وابستگیهای شخصی، گروهی، خانوادگی و طبقه‌ای مبری نگه دارد، و هرگز بحث از حقی خاص بر طبقه‌ای خاص نیست.

اما ولایت روحانیت، حاکمیت یک طبقه اجتماعی است. طبقه اجتماعی، مستقل از ارزشها و تعالیم مورد ادعای خود، منافع و مصالحی خاص خود را دارد و این منافع الزاماً در همه جا و همه وقت با مبانی و اصول اسلامی انطباق ندارد و دعوای قدرت و دنیاپرستی در آن مندرج است. روحانی هم مثل هر کارشناس و متخصص در علوم و معارف گوناگون ممکن است متعهد عملی باشد یا نباشد. علم تنها، به فرض وجود، کافی برای تمایز اشخاص نیست عمل و تعهد و تقوی است که ملاک تمایز و ارزشیابی قرار می‌گیرد. اینکه یکصد سال مبارزه و مجاهده ملتی را و رهبران و پیشانان و پیشگامان یک حرکت ملی و عمومی را از صفحه تاریخ حذف کنیم و آغاز تاریخ را از سال ۱۳۴۲ اعلام نماییم و این که هر کس را از روحانی و غیرروحانی که با این جناح ولایت مدار و قیم ملت‌انگار روحانیت، وابسته یا موافق نبود، کج و منحرف و وابسته و غربگرا بنامیم نه از حقیقت‌گرایی منشأ می‌گیرد و نه از ارزشها و اخلاق اسلامی، و تنها از همان انحصارطلبی طبقاتی تغذیه می‌شود. مرحوم شهید سیدحسن مدرس، که اتفاقاً مورد تجلیل وافر رهبر فقید انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی بوده است چنین می‌گوید (درباره چگونگی عزل و اخراج ظل‌السلطان حاکم مقتدر و جبار و ستمگر اصفهان).

«... جلسه انجمن پایه گذار طبقه مخالف حاکمیت زور شد. ظل‌السلطان حاکم قدرتمند و مستبد اصفهان از کرسی اقتدار به زیر افتاد و روانه تهران شد. عده‌ای از علما عقیده داشتند که این اقدام را باید مدیون علما و اهل دیانت بدانیم. من عقیده‌ام غیر از این بود. محصور کردن یک برپایی (قیام) اجتماعی برای احقاق حقوق ملی و اجتماعی در چهاردیواری یک دسته و گروه غلط است. در این صورت کل جامعه تحت الشعاع یک عده قرار می‌گیرد و بعد همین عده مفرور و به حقوق دیگران متجاوز می‌شوند. جامعه باید بداند خودش متحرک و عامل است. حسنات و سیئات عملش هم مربوط به خود اوست. آنان نظرشان آن بود و من نظرم ثبت تلاش مردم به نام مردم...»

۵ - ما به حضور ارزشها و اخلاق اسلامی در رفتار فردی و اجتماعی مردمان، و مناسبات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی جامعه بسیار معتقد و پایبندیم. اما عقلانیت و کاربرد و اعمال اصول عقلانی و

تجربه اندوزی در بینشها و رفتارها و روندهای اجتماعی را ضابطه و قاعده اصلی هر کاری می‌دانیم. اگر عقلانیت نباشد ارزشها به صورت مقررات خشک، بیروح، جامد و متحجر درمی‌آید و هیچ تحرک و پویایی از آن نتیجه نمی‌شود. از طرف دیگر امور اجتماعی و سیاسی، مثل هر امر دیگری، خود قانونمندیهایی دارند که مستقل از عقاید و ارزشهای دینی یا غیردینی عملکرد خود را دارند. باید آنها را شناخت و رعایت نمود. با عدم رعایت آنها، عقاید و پای‌بندیهای مذهبی، یا غیر آن تأثیری در سرنوشت جامعه ندارند. عقلانیت یعنی همان شناخت و رعایت آن قانونمندیهای امور و اشیاء. اولین لازمه عقلانیت استفاده از همه معارف و تجارب بشری در تلفیق با مبانی دینی و منافع ملی است.

۶- ما به مسئولیت مسلمین نسبت به هم معتقد و وفاداریم. اما به علت محدودیتهای گوناگون، برای ما اصل بر اسلامی اندیشیدن و ملی عمل کردن است. مسئولیت و تعاون اسلامی اگر به نفی استقلال و تمامیت ارضی و خدشه بر منافع دراز مدت ملی ما تمام شود، آن را محدود و مشروط به منافع ملی و استقلال ایران می‌دانیم. خدمت به برادران مسلم در پهنه جهان را وظیفه می‌دانیم اما این وظیفه (تنها) از طریق رهبری طلبی سیاسی و دینی کل مسلمانان قابل پیاده شدن نیست. آن کس و آن ملت که طالب انجام وظیفه دینی است راههای زیادی وجود دارد که همواره با سر و صدا و تبلیغ و رهبری طلبی و قیم‌انگاری سازگار نیست. ملت و وطن برای ما در حکم ظرفی است که بقا و استحکام و انسجام آن می‌تواند پایگاه و جایگاهی برای بالندگی ارزشها و اخلاق و معارف اسلام باشد. در شکست و فروپاشی این ظرف، ارزشهای اسلامی یا غیر آن پای در هوا خواهند شد. در طول تاریخ، هویت اسلامی مردم ایران، در قالب خصائل ایرانی آنها، تبلور و تحقق خاص و درخشندگی ممتاز خود را یافته است. این دو هویت اسلامی و ایرانی، در کنار هم و در آغوش هم می‌توانند پویایی خاص و تاریخی ملت ایران را تضمین کنند. غلبه هر یک بر دیگری و نفی آن دیگری، در حکم تجزیه و تلاشی وجدان تاریخی ایرانی است. به همین جهت است که نهضت نوگرایی اسلامی، از آغاز تولد و تکوین خود از یکصد سال پیش، با نهضت ملی و استقلال طلبی و ترقی خواهی ایران هم‌هویت و یگانه بوده است.

سخن پایانی آن که اعمال خشونت و انحصار، تقدم دادن منافع آنی و زودگذر دنیایی بر ارزشهای اسلامی و خصیلت‌های ایرانی، ایران و اسلام، هر دو را در این روزگار خطیر دچار بن‌بستها و بحرانهای عظیم و کمرشکن تاریخی و ملی می‌سازد. روندی که اکنون در جریان است، ایران را نه به سعادت و سلامت راستین رهنمون است و نه آرامش و ثباتی در نظام حاکم ایجاد می‌کند. ما از عربستان شدن می‌ترسیدیم اکنون باید از افغانستان شدن نگران باشیم.

باز هم هویت؟!*

این نشریه، برحسب تجربه، فهم و ادراک مؤسسان و فعالان آن، بر آن سر بوده و هست که سلسله گرهها و سراندیشه‌های بنیادینی را جست و جو و نقد کند که باعث گرفتاریهای ملی و اجتماعی کنونی ما شده و این ملت بلا دیده را به رغم توانها و استعدادهایش و صدماتی که تحمل کرده است، چنین گرفتار مشکلات و عقب ماندگیها نموده است. تا مگر، از رهگذر شناخت این موانع بنیادین و سعی در چاره و درمان آنها، امور ملک و ملت رو به اصلاح روند و از فاجعه‌های عظیم همچون سرنوشت اتحاد جماهیر شوروی سابق پیشگیری شود. کسانی که تخریب و تلاشی نظام و مملکت را، از سال ۱۳۵۷ بدین سوی طلاق گفته‌اند و نسبت به رقابتهای رایج جهت کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در حکومت و قدرت، با بهره‌مندی از نظام و ثروت نیز، جهاد تکبیر زده‌اند. تمامی تلاش و دغدغه بر این است که مبادا روند تمرکز و بسته شدن حاکمیت ادامه یابد که اگر چنین شود، برحسب قانون طبیعی و سنت الهی، روی بر انهدام نهادن، بر ناصیه هر نظام بسته رقم خورده است.

اگر نه چنین بود، یا آنها را خیالی ناپاک در سر یا هوی و هوسی در دل می‌بود، همچون عده‌ای بسیار، رخت از این دیار خطر خیز برمی‌بستند و ساکن دیار غرب می‌شدند و انزوای از ملت، وطن و انقلاب و درد و غم ساکنان آن را برمی‌گزیدند. یا آن که به سبک برخی فرصت طلبان اجتماعی یا بازیگران سیاسی در ارکان نظام رسوخ می‌کردند و امیال خود را با دست مسئولان مختلف نظام تحقق می‌بخشیدند.

این نشریه و راقم این سطور، برخلاف تدوین کنندگان و مجریان برنامه هویت، بر سر آن نبوده و نیستند که با تخریب و بی‌هویت کردن هر چه و هر که غیر از خودشان است خود را اثبات کنند یا حقانیت و طرفدارانی برای خویش دست و پا نمایند. آنها طالب اصلاح امورند و هر که و هر چیز را که به بهبود

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۲۶، خرداد ۱۳۷۴ چاپ شده است.

کلی و جزئی احوال این ملت و مملکت راه برود، مؤیدند. اما اکنون به دنبال یافتن پاسخ این پرسش‌اند که دستگاه با عظمتی چون صدا و سیما، که تنها در یکسال اخیر بودجه جاری آن به ده برابر افزایش یافته است و ظاهراً همه یا بخش اعظم آن را صرف مقابله با تهاجم فرهنگی غرب می‌کند، پس از آن همه صرف وقت و انرژی بی‌سابقه به چه توفیقی دست یافته و چند نفر را به قبول حقانیت اعمال، رفتار و بینشهای خود و حاکمان جذب کرده است؟، چند نفر از صف دشمنان و معاندان نظام کاسته است؛ حذف و نابودی دشمنان معروف و غدار به جای خود. پاسخ به این پرسش و سنجش تأثیر برنامه‌هایی چون هویت، روزنه و غیره را به عهده خود مسئولان مختلف صدا و سیما می‌گذاریم که به انواع وسایل و امکانات نظرسنجی مجهزند و ما از بیشتر آنها محرومیم. ما در تماسهای عمومی با افراد گوناگون، پاسخ را منفی یافته‌ایم ولی تحقیق عمیق و دقیق را به عهده خود مسئولان دولتی می‌گذاریم.

به هر تقدیر، امروز همه جا سخن از این است که دستگاهی پر عرض و طول و با عظمت چون صدا و سیمای جمهوری اسلامی که بزرگترین و پرتوان و تأثیرترین تریبون تبلیغاتی دولت است و در انحصار تبلیغ و ترویج عقاید و روایت خاصی از اسلام قرار گرفته است، با اجرای سریال تلویزیونی هویت چه هدفی را دنبال می‌کند؟ و اکنون پس از اجرای حدود پانزده برنامه به کدام بخش از اهداف پیش روی خود دست یافته است و در مجموع چه سیاستها و ارزشهایی را تبلیغ کرده و تعلیم می‌دهد؟ بهتر آن است که تحقیق پاسخ خود را بر قانون خط مشی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران مصوب ۶۱/۴/۱۷ مجلس شورای اسلامی متمرکز کنیم:

ماده ۵: صدا و سیما باید به مثابه یک دانشگاه عمومی به گسترش آگاهی و رشد جامعه در زمینه‌های گوناگون مکتبی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی کمک نماید.

پس انتظار قانونگذاران از صدا و سیما چنین بوده است که در سطحی دانشگاهی و نه عامیانه و جنجالی به تبلیغ و تعلیم مردمان پردازد.

ساده‌ترین لازمه این ویژگی آن است که مخاطب صدا و سیما، نخست مطلع شود که منظور و مفهوم از هویت چیست؟ آیا اتخاذ این یا آن نظریه سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی یا اتخاذ موضعی مشخص، انتقادی یا اعتراضی در قبال رفتار و بینش صاحبان قدرت حکایت از هویت یا تغییر در هویت صاحبان آن می‌کند؟ یا آن که هویت چیزی دیگر است و از زمره اخلاقیات و صفات مکتسبه یا موروثی ویژه و ممیزه فرد یا گروه می‌باشد و سراندیشه‌های فلسفی - مذهبی یک قوم و ملت است. دوم مطلع شود که حرف اصلی، جوهر ادعا و موضع یا نظریه یا داعیه شخص یا نشریه یا گروهی را که این برنامه می‌خواهد به زیر تیغ اتهام یا انهدام هویت و حذف سیاسی یا فیزیکی ببرد چیست؟ چه مقدار آن از فرهنگ یا القائات تهاجمی فرهنگ غرب ناشی شده و از چه روی و با اتکا به کدام دلیل و منطق با مبانی و ارزشهای

اسلامی یا ایرانی تفاوت دارد و مغایرت آن با ارزشها چیست؟ این است آیین و روش دانشگاهی که صدا و سیما را به آن مفتخر و مکلف کرده‌اند و این چنین است که توده‌های مخاطب را گسترشی در آگاهیها، دانش و معلومات و بیداری دست می‌دهد و اعتلای اطلاعاتی و اخلاقی مردم حاصل می‌شود. از این رهگذر است که هوشیاری و بیداری روزافزون مردم، امنیت، اطمینان، الفت و وفاق را به جامعه باز می‌گرداند. متأسفانه شیوه انتخابی تلویزیون ایران کاملاً برعکس آیین یک آموزش دانشگاهی است. که به موجب قانون بدان مکلف شده است این دستگاه پر عرض و طول می‌خواهد به مردم بفهماند و بقبولاند هر آن که از اسلام و منابع اصیل آن درک یا روایتی نموده است که با روایت حاکمان تفاوت و احیاناً مخالفی دارد، قطعاً ضد اسلام هم هست! این که تنها چهره یک سری اشخاص را بدون ارتباط زمانی و مکانی یا سازمانی به نمایش بگذارند و بعد صفحات این نشریه را فقط ورق بزنند و یکی دو جمله نامربوط از آن نقل کنند نه چیزی را اثبات می‌کند و نه اطلاعی جدید به مخاطبان منتقل می‌نماید. جتی اگر از تمامی مبانی قانونی و ارزشهای اخلاقی و اسلامی صرف نظر کنیم، این که با ذکر یک جمله بی‌مقدمه و مؤخره از بخشی گزینش شده از گزارش یک مأمور سیاسی و فرضاً امنیتی سفارت بیگانه، حکم بر اطلاع‌رسانی و بنابراین جاسوسی یک شخصیت متدین، محترم و مبارز چهل ساله آزادی و استقلال کشور کند (مهندس محمد توسلی حجتی) به لحاظ اطلاع‌رسانی و رشد آگاهی مخاطبان تلویزیون ایران نیز مردود است و هیچ خدمتی در جهت وظیفه قانونی خود نکرده است. کلاس درسی در حد و سطح دانشگاهی را به دست چند جوان بی‌خبر از مبانی آموزش، رشد آگاهی، بی‌اعتنا به تاریخ دو دهه اخیر، بی‌اطلاع از مبانی ارزشی اسلام و غرب و وجوه تباین یا تفاهم آنها سپرده‌اند. اگر لیبرالیسم غربی با اسلام مغایرت دارد، ماکیاولیسم هم یک ارمغان فرهنگی غرب است. همه چیز و همه ارزشها را فدای قدرت حاکم کردن و حیثیت افراد، ارزشهای معنوی و اخلاقی را به پای مصالح و منافع آتی قدرت حاکم قربانی نمودن چیزی جز ماکیاولیسم نیست و پیام ماکیاولی در کتاب شاهزاده همین است و بس. چرا این خوب و لازم‌الابتناع است و آن یک مرادف با کفر؟ طبیعی است که چنین مدرسانی از انتقال آگاهی و اطلاع جدید و مفید به جامعه بی‌خبر باشند! هر که با ما تفاوت یا مخالفتی دارد، لزوماً، ناحق و تغذیه شده از غرب است. در حالی که ادعای حقانیت مطلق از طرف هر کس و هر مقام مرادف با ربوبیت است. گذشته از این، همین ادعای اخیر تغذیه از غرب خود نیاز به اثبات مستند دارد.

در ماده ۶ قانون صدا و سیما مصوب ۶۱/۴/۱۷ می‌خوانیم که اساس و بنیاد صدا و سیما، باید بر:

ارج نهادن به حیثیت انسانی افراد و پرهیز از هتک حرمت آنان، طبق موازین اسلام باشد.

به کار بردن اتهاماتی چون عضویت در سازمانهای جاسوسی بیگانه، عامل نفوذی غرب، وابستگی یا

همسویی با محافل سیاسی و فرهنگی ضد انقلاب و... و دهها نسبت و اتهام دیگر به شخصیت‌های فرهنگی و ادبی کشور چون آقایان: عبدالحسین زرین‌کوب، داریوش آشوری، محمدعلی اسلامی ندوشن، داریوش شایگان، چنگیز پهلوان، هوشنگ گلشیری، محمود دولت‌آبادی و دیگر شخصیت‌هایی از این سنخ، بدون اثبات جرم در دادگاه صالح، هتک حرمت و لکه‌دار کردن شخصیت انسانی آنهاست و از مقوله تهمت، افترا و آموزش ضد اخلاق و ضد ارزش به شمار می‌رود. در حالی که در اصل سی و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است:

هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر و یا بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.

این اشخاص که حتی در دادگاهی هم محکوم نشده اند به کدام دلیل حقوقی یا اخلاقی باید مورد هتک حرمت و افشا قرار بگیرند؟ از دیدگاه اهل نظر و آشنای به قانون و سنجش عملکرد، مسئولان صدا و سیما نه فقط در اجرای ماده ۶ قانون خط مشی صدا و سیمای جمهوری اسلامی موفق نبوده‌اند بلکه دقیقاً مخالف قانون خود و قانون اساسی عمل کرده‌اند.

باز در ماده ۸ همان قانون در باب وظایف و خط مشی صدا و سیما، آمده است:

ماده ۸: به موجب آیه شریفه و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا، حرکت کلی صدا و سیما باید در جهت وحدت، الفت و انسجام هر چه بیشتر جامعه و بر حذر داشتن از پراکندگی و تفرقه باشد. هر کس را که با قرآن انسی باشد و به تفاسیر قرآن اندک آشنایی، می‌داند که خطاب قرآن در این آیه به مسلمین است که بر حسب واقع، اختلاف نظر، رأی، تحلیل و حتی اختلاف در منافع دارند یعنی به تکرر واقعی مسلمین نظر دارد نه به وحدت خیالی فرهنگی یا منفعتی آنان. پس اعتصام به ریسمان الهی عبارت است از تفاهم، وحدت کلمه و وفاق در میان کسان و گروه‌هایی که فهمها و برداشتهای متفاوت از اسلام دارند و همین است که مطلوب قرآن می‌باشد.

حال مسئولان صدا و سیما باید به این سؤال پاسخ دهند که با اجرای این برنامه چرا به جای وحدت تخم تفرقه و نفاق کاشته‌اند و به عوض الفت، بذر کینه و نفرت در میان مردم پاشیده‌اند؟ مجریان و طراحان برنامه‌ای این چنین بی محتوا و مدرک و در عین حال تلخ و گزنده، اگر کوچکترین تسلط و اشرافی یا حداقل علم و اطلاعی از اصول وحدت و الفت می‌داشتند باید وجود هر آن کس یا هر آن گروهی را که به دلیل خاص خود و از منشا عقاید و ادراکات ویژه خویش طرفدار و مدافع وحدت سرزمین، وحدت ملت، معنویت، وفاق و انسجام ملت باشد غنیمت شمرند و او را تقویت کنند تا کار خودش را طبق ادراکات خودش انجام دهد تا به تدریج تبدیل به یک ستون از مجموعه بناهای عظیم فرهنگی این ملت و مملکت گردد. در جامعه متکثر، به طور طبیعی همگی به یک دستگاه فکری علاقه ندارند، گروهی این و

گروهی آن پسندند. حق آن است که بگذارند هر گروهی به اعتبار و حیثیت آن که می‌پسندد، خدمتگزار وحدت و الفت و یگانگی ملت و سرزمین باشد. عقل سلیم حکم می‌کند که ستونها را، حتی اگر شکل و شمایل آنها متفاوت باشد، حفظ و حراست نمایند. این شیوه تفکر که تنها یک ستون که ماییم باید بماند و همه ستونهای دیگر تخریب، ضایع و بی‌حیثیت شوند، جز آن که خانه را همچون خیمه‌ای فقط روی یک ستون تنها و بی‌پناه در معرض تهاجمی طوفان‌وار قرار دهد، هیچ نتیجه‌ای دیگر ندارد. امروزه اگر نشریاتی چون کیان، آدینه و جامعه سالم و نشریات صاحب هویت دیگر طالب اصلاح امور نبودند و به فروپاشی، ضعف و تزلزل در ارکان انسجام و وحدت ملت نظر می‌داشتند، به خارج می‌رفتند و به گروههای خودباخته می‌پیوستند و خود را از این همه ناامنی و خطر که ایشان را تهدید می‌کرد می‌رهانیدند.

پس صدا و سیما با اجرای چنین برنامه‌هایی به مفهوم واقعی کلمه ضد ماده ۸ عمل کرده و به جای ترویج الفت و وفاق در میان معتدلترین معتقدان معترض دولت، اشاعه تفرقه و کینه نموده است. در ماده ۹ همان قانون چنین می‌خوانیم:

ماده ۹: پذیرش انتقادات و نظرات سازنده مردم و ایجاد رابطه متقابل با جامعه و منظور داشتن این وسیله به صورت جزئی از کل نظام اجتماعی، جهت غنی کردن برنامه‌ها و نفی تأثیر یک جانبه. این مردم چه کسانی هستند و چگونه باید نظرات و انتقادات خود را منعکس کنند؟ آیا صرف چند مصاحبه با مردم کوچه و بازار که کمترین سابقه تحقیق و مطالعه متمرکز بر روی مسائل و مباحث عالی کشور را دارند تأمین‌کننده این هدف است، لکن انعکاس آرای این گونه روشنفکران صاحب علم درایت گناه و جرم محسوب می‌شود؟!

اگر پاس حرمت و شخصیت این افراد روشنفکر و محقق ولی متفاوت داشته می‌شد، در جهت همان هدف الفت و وفاق عمومی می‌توانستند بسیار مفید واقع شوند. اینان از همان موضع خودشان، قادرند بسیار مؤثرتر از طرفداران یا متظاهران به طرفداری حکومتمیان افکار و عواطف نسلهای جوان و نوجوان را به سوی الفت و وفاق ملی هدایت کنند. طراحان و مجریان این برنامه، نمی‌دانند یا به روی خود نمی‌آورند که با پخش چنین نمایشهایی ذهنیت نسلهای جوان و نوجوان را که به هر حال به سبک و شیوه حاکمان گرایشی ندارند، به کلی خالی و تهی ساخته‌اند تا آماده برای پذیرش برنامه‌های ماهواره‌ای، تلویزیونی و نشریات ضداخلاقی و ضداسلامی خارجی به عنوان یگانه منبع اطلاع‌گیری خود شوند؛ همان وسایلی که در برنامه‌های مسئولان صدا و سیما و دیگر مقامات کنونی کشور به عنوان مهمترین اجزا و وسایل تهاجم فرهنگی معرفی می‌شوند. وقتی گردانندگان برنامه هویت چشم را بر هم گذارده هرچه را در برابر خود می‌بینند یا آن را غیر خود می‌یابند، همه را با یک چوب می‌رانند و دوغ و دوشاب

را یکی و هم هویت می‌نمایند، آگاه نیستند که هر یک از شخصیتها یا نشریات مزبور حتی اگر با مواضع و عقاید مذهبی حاکم توافق نداشته باشند طرفداران و حامیان وحدت، تمامیت، استقلال و ترقی کشورند. مشی نشریه ایران فردا نیز بر ایشان پوشیده نیست. این نشریه مدافع و مبلغ ارزشهای توحیدی است و دین اسلام را یگانه ملاط پیوند دهنده گروه‌بندیهای منطقه‌ای، فرهنگی جامعه و کم‌هزینه‌ترین و بهترین عامل وحدت ملی می‌شناسد. و اینان همگی در میان جامعه طیفی کم و بیش گسترده را در پشت خود دارند. با بی‌اعتنایی و تخریب این اشخاص و نهادها، شما مردم و طیفهای پشت سر آنها را به خود جذب نمی‌کنید بلکه از اسلامیت و ایرانی‌گریزان می‌کنید. اما همان مذهب اسلام که واقعیت‌ترین ملاط ربط دهنده گروه‌بندی‌های اجتماعی است، اگر قرار باشد که به عنوان یک عامل توجیه‌کننده قدرتهای طبقاتی - انحصاری یا در بسته، قدرتی که از هتک حرمت مردمان باکی ندارد، شناخته شود، ناخودآگاه جایگاه خویش را در میان قلوب و عقول مردم از دست می‌دهد و باعث و بانی این امر همین گونه تعلیمات شماست. نتیجه چنین روش و شیوه آموزش به طور قطع این است که نخست مردم آشنا و آگاه به تاریخ یکصد ساله اخیر را به بی‌باوری نسبت به تمام تبلیغات و تعلیمات دولت می‌کشاند. دوم آن که نسل جوان و نوجوان را که بر حسب جوانی و کم‌سنی خود به امور اجتماعی، ملی، مذهبی و انقلابی بی‌تفاوت شده‌اند را به سوی فرار بیشتر از اجتماع، وطن، ملت و مصالح و منافع آن و روی آوردن به خودبینی، خودخواهی و بی‌ایمانی بیشتر می‌راند. پس این تبلیغات و تعلیمات برای همه نسلهای پیر، میانه و جوان جز بی‌اعتنایی به هر ارزش و رویکرد به نهیلیسم اثری دیگر ندارد.

سوم آن که این شیوه می‌کوشد که به جبر مردم را به دو صف افراطی تقسیم کند و صف سومی باقی نگذارد. افراط راست و قدرت انحصارطلب در کنار تهیه‌کنندگان و حامیان برنامه هویت و افراط چپ، در کنار ضد انقلاب و سایر وابستگان به غرب. در حالی که عقل سلیم و منطق خالی از غرض ایجاب می‌کند که حتی با این احتمال که اکثریت جامعه و به خصوص جوانان به سوی شما جذب نمی‌شوند، جایی و اعتبار و حیثیتی برای جناحهای میانه که از آن نام بردیم و همگی قربانیان برنامه هویت شده‌اند، باقی بگذارید. آنها بهتر و سهلتر می‌توانند عقل و قلب نسلهای جوان امروزی را جذب نمایند. آنچه که در میان مردم امروزه اعم از جوان یا غیرجوان بیشتر طرفدار و جاذبه دارد جبهه اعتدال، عقلانیت و تعالی بخشی اندیشه و مبلغ وفاق و تفاهم است. مردم ایران (و جهان نیز) از شعار، هیجان، احساس کینه و تنفر و نبود امنیت و تنش مداوم خسته شده‌اند و بر حسب ذات و فطرت انسانیشان طالب محیطی اجتماعی یا ملی هستند که امنیت (مال و جان و حیثیت) خود و خانواده خویش را در آن احساس کنند، اطمینانی بر آینده و ثبات وضع خود داشته باشند و از معاشی بی‌دغدغه و خالی از خطر مرگ و گرسنگی برخوردار باشند.

همه این سه آرزوی ذاتی بشر اجتماعی را مردمان صاحب تجربه و خالی از غرض و تعصب در میان آن گروه‌های با مشی اعتدال و میانه می‌یابند و نه جز آن. زیرا مردم که به راستی از هیجانهای تبلیغاتی و شعارهای بی‌پشتوانه عملی خسته شده و به واقع از خشونت و جوّ اتهام و بی‌حیثیتی فراری بوده‌اند، امروز فقر را هم در کنار اینها با گوشت و پوست خود لمس می‌کنند. پس شما با دامن زدن به فضای اتهام، کینه و نفرت، چیزی به نفع خودتان نیز به دست نمی‌آورید.

اما در بخش دیگری از این برنامه که تبلیغات خود را بر این راقم استوار کرده بود، بدون این که بخواهم از خود دفاع کنم و مدعی نداشتن ضعف باشم به عرض ملت می‌رسانم: نخست آن که اینجانب قهرمانی خالی از ضعف نیستم. بهتر آن است که مردم محترم و معزز ما این بنده را مردی معمولی، واقعی و دارای ضعف و قوت تلقی فرمایند و با این پیشفرض به دعاوی و نظرات من بنگرند، نفس نظرها و آرا را تحلیل و نقد کنند و اگر بی‌اشکال یافتند، بپذیرند. بهتر آن است که سنت دیرینه امید به قهرمانان را به کنار گذاریم تا راه بر تعالی اندیشه‌ها و مفاهیم بازگردد.

دوم آن که اگر این نویسنده تکوین و تربیت دینی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی خود را در دامان و کلاس بزرگانی چون بازرگان، طالقانی و دکتر سبحانی یافته و خوشه‌چین خرمن اخلاق و معنویات ایشان بوده و به راستی شاگرد آنهاست. اما هر شاگردی که به سنین بلوغ و فراغ از تحصیل و تربیت می‌رسد وظیفه اجتهاد و افزودن چیزی بر آموخته‌های خود از اساتیدش را نیز بر عهده دارد. اگر تفاوتی بین افکار یا تحلیلها یا گرایشات من طی پانزده سال گذشته یا در صفحات ایران فردا با جاهای دیگر مشاهده می‌شود از مقوله همان اجتهاد شاگرد نسبت به مواضع استادان است. اگر چنین اجتهادی صورت نگیرد، راه پیشرفت، تعالی و گسترش افکار و مکتبها بسته می‌شود. بنابراین، تفاوت‌های احتمالی اینجانب کوچکترین خدشه‌ای بر مقام، پیشگامی، نوآوری، ابتکار و شخصیت استادان نمی‌تواند وارد کند و هر که جز این برداشت و تبلیغ نماید از سر جهل است یا غرض.

سوم آن که همه کسانی که یک چند زندانهای پس از انقلاب را تجربه کرده‌اند می‌دانند که در آن فضا، بر هر تمهید، فیزیکی، تبلیغاتی، روحی، روانی و عصبی، وضع به گونه‌ای است که زندانی در آنجا دیگر خودش نیست. آنچنان است که گردانندگان زبردست زندان می‌خواهند و می‌رانند. خطای من در این بود که ضبط عقاید خودم را به عنوان آرشیو زندان باور کردم.

چهارم آن که امروزه تمام کسانی که در این برنامه تحت عنوان ملی‌گرایان لائیک یا ملی‌گرایان التقاطی (مذهبی) مورد تعرض حیثیتی قرار گرفته‌اند (از جمله نهضت آزادی ایران) عملاً در طیف نیروهایی قرار می‌گیرند که تلاش خود را بر تحقق آزادی، استقلال و اعتدال در کشور متمرکز ساخته‌اند. حرکت مشترکی که هنوز تحقق سازمانی نیافته ولی این تعرضات نیز نمی‌تواند آنها را از مسیر طبیعی‌شان دور سازد.

به پیروی از مدرّس‌ها و مصدّق‌ها، هدف ما پایبندی به مصالح و منافع ملت و و وطن ایرانی است. ما ایرانیّت را از اسلامیّت جدا نمی‌دانیم و هویت ایرانی و اسلامی برای ما یک واقعیت ذوب شده در ملت و کشور ایران کنونی است که باید با بذل جان، مال و حیثیت، از فنا و زوال آن جلوگیری نمود و از بقاء، اقتدار و ترقی آن پاسداری کرد.

در مجموع، سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی متهم است که در برنامه هویت بر اساس وظایف قانونی خود، که در قانون مصوب ۶۱/۴/۱۷ تصریح شده است، عمل نکرده بلکه به طور دقیق و صریح خلاف آن رفتار نموده است.

به موجب ماده ۷ همان مصوبه که می‌گوید:

صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران متعلق به تمامی ملت است و باید منعکس‌کننده زندگی و احوال تمامی اقوام و اقشار مختلف کشور باشد... صدا و سیما باید فرصتی در همان ساعت در تلویزیون به کسانی که در برنامه هویت مورد اتهام و هتک حرمت قرار گرفته‌اند بدهد تا از خود دفاع نمایند.

حتی به فرض این که ما را به رغم ایمان و اعتقاد دیرینه به اسلام و مکتب توحید، مسلمان نشانند، باز به موجب ماده ۳۵ همان قانون که می‌گوید:

تشکیل جلسات مناظره و احتجاج و برخورد سازنده با صاحبان مکاتب و اندیشه‌های غیراسلامی و انحرافی بر اساس آیه ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن، از باب جدال احسن نیز باید فرصتی در اختیار ما قرار دهند که با مدعیان و اتهام‌زندگان، به بحث پردازیم و از عقاید و مواضع خود دفاع نماییم.

قانون مطبوعات در ماده ۲۳، مطبوعات را مکلف می‌کند که در موارد مشابه، به شخص یا نهاد مورد اتهام یا هتک حیثیت، در همان صفحه جای کافی برای پاسخ و دفاع بدهند. اگر بپذیریم که باید بر یک نظام حکومتی وحدت حقوقی حاکم باشد تا نظام از تناقض درونی مبترا گردد، نمی‌توان در مورد مطبوعات که با تیراژ بین چند هزار تا حداکثر چند صد هزار منتشر می‌شوند اصلی را قبول کرد و در مورد رادیو و تلویزیون که تیراژ با تعداد بینندگان و شنوندگان آن به چندین میلیون می‌رسد آن اصل را انکار نمود. در اینجا نیز به طریق اولی آن اصل حقوقی که مبتنی بر حرمت شخصیت انسانی است باید صادق و راسخ باشد.

هزینه - فایده‌های اجتماعی*

موضوع اسلامی کردن دانشگاهها و فضاهاى آموزش عالی که این روزها مطرح و مسئله روز شده است در میان مردم و طبقات و محافل مختلف، موجى از تعجب و تأسف را برانگیخته است. مهمتر از همه، مقامات و مسئولان نظام آموزش عالی هستند که حداقل، واکنشى حاکی از ابهام و سرگردانى از خود بروز مى دهند و اظهار بی اطلاعی مى کنند از این که، تاکنون در زمینه اسلامی بودن یا شدن فضای دانشگاهها، مگر چه باید مى شده که نشده است. یا مگر چیزی دیگر ورای ظواهر و شعائر اسلامی در آن فضاها حاکم و غالب است که باید آن را حذف نمود. یا کدام وجه از وجوه حضور اسلام در مؤسسه‌های آموزش عالی رعایت نشده است که مدعیان اسلامیت شدن دانشگاهها را ارضا نمى کند؟ اکنون بیش از پانزده سال است که در اداره مؤسسات تعلیمات عالی، از رعایت هیچ نشانه‌ای از ظواهر اسلامی فروگذار نشده است. در حجاب، نماز جماعت و دیگر شعائر و مناسک، در پذیرشها و گزینشهای دانشجویی با کادر علمی، در درسها و واحدهای معارف اسلامی حتی زبان عربی و سهمیه‌بندیهای دانشجویی و مهمتر از همه، در فعالیتهای دانشجویی فوق برنامه مثل انجمنها و... جز اسلام یا انتساب به اسلام چیزی دیگر در صحنه حضور نداشته است که امروز سخن از اسلامی (تر) کردن آن فضا را اراده کنند. اصولاً در یک محیط تخصصی که برای تعلیم و تعلم علوم و حرف و معارف خاصی تأسیس شده است و هر یک طبق تعریف، حدود و گستره خاص خود را دارند و برحسب فرض مى باید بخش اعظم وقت استاد و دانشجو صرف فراگیری همانها شود، چه قدر مى توان، انتظار حضور رنگ و محتوای مکتب سیاسی یا فکری یا

عقیدتی دینی را داشت تا نگرانی گروههای فشار روی گردانندگان کشور را رفع نماید؟ در فرهنگ تبلیغات دنیای امروز این اندیشه حاکم است که باید هدف تبلیغات این باشد که آن قدر، مطلبی معین، مثلاً تبلیغ کالایی خاص، بر چشم و گوش و ذهن مردم و مصرف کنندگان خواننده شود و آن قدر بر او هجوم آورند تا ذهنیت، حافظه و اراده او قالب بخورد و به طور خودکار و ناخودآگاه به سمت مصرف و خرید آن کالا برود. در رژیمهای تبلیغاتی سیاسی - اجتماعی نیز از همین اصل پیروی می شود، به ضرب تبلیغ و تکرار، ذهنها و ضمیرها قالب گیری می شوند و خودکار و نااندیشیده همان حرفها و شعارها یا مناسک را تکرار می کنند که حکومتها می خواهند. اما در سلوک دینی و معرفتی اگر انتخاب از روی آگاهی، بصیرت و اختیار کامل صورت گیرد، معنا و ارزش دارد. هیچ کار روتین و خودکار ارزش دینی ندارد، (قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی) ۱. انتخاب آگاهانه نیز آن زمان مفهوم پیدا می کند که در میان چند چیز یا چند نوع فکر و مکتب، در مقام قیاس، یکی را برتر و بهتر بشناسی و آن را برای خود برگزینی. همه زیبایی ایمان دینی در همین است و این معنا مستلزم آن است که افکار و مکتبهای گونه گون به دانشجویان عرضه شود تا خود به انتخاب پردازند. انتظارات گروههای فشار از فضای دانشگاهها مبنی بر آن که رنگ حضور نشانه های اسلامی (مطابق با ادراکات خودشان) با وجود این همه غلظت و انحصار که دارد، باز هم بیشتر شود، حاکی از آن است که واجدان این فکر و انتظار به همان اصل فرهنگ تبلیغات حاکم بر دنیای سرمایه داری و رژیمهای استعبادی (توتالیتار) باوری عمیق دارند و لاغیر.

در تحلیل و پیجویی انگیزه اصلی این حرکت جدید، دو فرض می توان کرد. نخست آن که این حرکتی سیاسی است برای خلع سلاح، حذف رقیبان و سرکوب آنها و تنگ تر کردن فضای تنفسی بر جناحهای رقیب در نظام یا با نظام ۲. آرزو و امید ما این است که این فرض مطابق با واقع نباشد و طراحان این سیاست، اعم از گروههای فشار یا مقامات مسئول فرهنگی - سیاسی با این انگیزه به طرح این داستان نپرداخته باشند. چرا که در آن صورت در واقع، دین و اسلامی سازی فضاهای آموزش عالی پوششی برای مقاصد دیگر (حق یا ناحق) می گردد و از دیانت استفاده ابزاری می شود. در تمام طول تاریخ مذاهب و ادیان حق، عمده ترین علت فرار خلائق از ایمان طبیعی و فطری نسبت به دیانت و یکتاپرستی همین ابزار شدن دین برای پیشبرد مقاصدی دیگر بوده است. بدین دلیل است که در رژیمهای سیاسی - دینی مثل عربستان و اسرائیل که از دین استفاده ابزاری برای توجیه یک نوع حکومت یا رژیم انحصاری می شود اتفاقاً سطح ایمان مذهبی و پایبندیهای دینی مردم بسیار پایینتر از موارد مشابه در رژیمهای آزاد می باشد. بنابراین اگر انگیزه حرکت جدید، چنین باشد باید بگوییم که مروجین به آن، خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناخودآگاه، آهنگ جمع کردن و امحای، ته بساط ایمان دینی و خداپرستی در نزد جوانان و اساتید را

کرده‌اند به همین علت است که وجود چنین فرضی برای ما قابل تصور نیست.

فرض دوم که برای انگیزه چنین حرکتی، می‌توان یافت این که، طراحان این حرکت، شاهدند که با تمام کوششها و همتی که در پانزده سال گذشته در جهت پرورش نسل جوان با معارف و تربیت اسلامی صورت گرفته به رغم دقت، وسواس و تبعیضهای فراوانی که در انتخاب و به کارگماری کادرهای علمی به کار رفته است، امروز نتیجه را نه فقط منفی بلکه منفی تر از هر زمان دیگری یافته‌اند. چنین به نظر می‌رسد که چشمها و اذهان به تدریج نسبت به واقعیات اجتماعی - فرهنگی موجود پس از انقلاب باز می‌شود. به این دلیل که برای نخستین بار، نتیجه و محصول عملکردها و هزینه‌های انجام شده طی پانزده سال، مورد ارزیابی و پیگیری قرار می‌گیرد و علت و سبب رسیدن به چنین محصولی را جست و جو می‌کنند. مشاهده این حقیقت چیزی جز اندوه و تلخکامی در ضمیر هر شاهد عینی به بار نمی‌آورد. زیرا که:

در دهه اخیر پیش از انقلاب، به رغم حاکمیت و سلطه شدید جو ضداسلامی و ضد معنویت، اقبال دانشجویان نسبت به معنویت، اسلامیت و حجاب بسیار بیشتر از امروز بود، با وجود آن همه هزینه اجتماعی که پس از انقلاب صورت گرفت. حتی در آن زمان رویکرد نسل جوان به طور کلی به سوی تعهدات اجتماعی - ملی، آرمانی بود و امروز، برخلاف آن است.

آیا در این تحول انحطاطی فقط نسل جوان را باید مقصر دانست؟ یا شعار معروف (تهاجم فرهنگی غرب) را، یا عملکرد ما و جو و شرایطی را که حاکم کردیم نیز در این حادثه نقشی مؤثر، اگر نه یگانه، داشته است؟ به هر حال از این که بنا بر فرض دوم ما، دست‌اندرکاران به محصول عمل پانزده ساله خویش نگریسته و برای از بین بردن اشکالات آن به فکر افتاده‌اند، را باید غنیمت دانست به آن شرط که نسبت به باقی حقایقی که در این نوشتار به عرض می‌رسد نیز توجه شود.

نخست آن که نمی‌توان از ابراز تأسف خودداری کرد که سیاستگذاران مملکت چه قدر دیر به این مرحله (مفروض ما) رسیده‌اند. از همان آغاز (سال ۱۳۵۹) که جریان انقلاب فرهنگی شروع شد، کسانی بودند که شورای انقلاب فرهنگی را از فرو رفتن در انحصار فرهنگی، فشار و اختناق بر حذر می‌داشتند. و دقیقاً بنا بر تجربه خود در فضاهای دانشگاهی و هر آنچه از روندهای رژیمهای متمرکز دیگر آموخته بودند، پیدایش چنین حالتی را در جوانان و به خصوص دانشجویان، پیش‌بینی می‌کردند. نوگرایان دینی یا ملی - مذهبیها، به علت سابقه‌شان در فضاهای دانشگاهی از این حقایق آگاه بودند ولی آنان نیز با همان تهمت التقاطی و لیبرال و... از صحنه حضور، تأثیر، خیراندیشی و مشورت بیرون رانده شدند. آنها به دلیل مطالعه تاریخی و آموزشهای قرآنی به این حقیقت واقف و متذکر بودند که دین و ایمان مذهبی، لطیفه‌ای است که اگر به طور فطری از ضمیر آدمیان جدایی‌ناپذیر است ولی، در برخی شرایط و محیطهای اجتماعی خاص که در طول تاریخ غالب و رایج بوده، بسیار آسیب‌پذیر یا منحرف‌شدنی بوده

و هست و خواهد بود. دقیقاً بر خلاف استنباط رهبران دینی همه مذاهب، حراست از این گرایش فطری بنی آدم بسیار ظریف است، زیرا به هیچ وجه تابع و وابسته به شکل‌گرایی (فرمالیسم مذهبی) نیست، ثانیاً، هیچ‌گونه اجبار، تنگنا، انحصار، اصرار، پافشاری و تبلیغ مستقیم را نمی‌پذیرد و ثالثاً به سختی در گرو مشاهده تفاوت حرفها و عملکردهای رهبران و واعظان دینی است. این لطیفه فطری، تنها در شرایط آزادی و اختیار و امنیت وجدانی فرد می‌تواند آبیاری و شکوفا شود. امنیت و آرامش وجدانی فرد تا حدودی مربوط به خود او و بینش فرانگر و عارفانه وی است ولی بسیار بیشتر و به طور غالب و رایج در گرو شرایط امن و آرام محیط اجتماعی است. تنها در چنین وضعیتی است که وجدان فرد حالت طبیعی و سالم خود را حفظ می‌کند و در هرگونه شرایط القایی، تبلیغاتی و تحمیلی از خارج واکنش نشان می‌دهد. بنابراین پاک کردن فضای دانشگاهها یا مدارس متوسطه از عوامل القای فساد اخلاقی، بی‌بند و باری، پریشانی و انحطاط فکری که در رژیم سابق معمول بوده، با همان استدلال که اگر دین و عقیده سیاسی یا دینی، القایی تحمیلی نمی‌تواند باشد، فساد اخلاقی، بی‌بند و باری رفتاری و انحطاط فکری هم نمی‌تواند و نباید القایی، اجباری و تحمیلی بشود. پس آنچه که در آغاز انقلاب فرهنگی مطرح بود به هیچ وجه مرادف و به مفهوم ایجاد عوامل فشار یا القا و تحمیل یا تبلیغات زائد و افراطی و فرهنگ شعاری یا انحصارگروهی، به نام مذهب و اسلام نیست و نباید بشود. اگر چنین شود قطعاً نتیجه عکس خواهد داد، چنان که داد، به ویژه آن که مردم در صحنه عملکرد و رفتار سیاسی - اجتماعی تفاوت‌های فاحش بین ادعا و عملکردهای مسئولان و مقامات و مبلغان مشاهده کنند. به هر حال در ظاهر مسئولان امر شاهد نتایجی شده‌اند که مطلوب هیچ کس به ویژه رهبران نظامی که با اسلام آمده و داعیه دولت اسلامی را دارند، نیست.

دوم آن که اگر فرض دوم صحیح باشد به هیچ وجه با عملکردها، سخنان، رهنمودها و شعارها تطبیق نمی‌کند. رفتارهایی که هم‌اکنون، در رابطه با اصلاح خط اسلامی شدن فضاها، آموزش عالی، آغاز شده است، حکایت از تشدید و تغلیظ فشار می‌کند. باز هم پافشاری کردن بر ظاهرها مثلاً جدایی کلاسهای دختران از پسران، انباشته‌تر کردن در و دیوار دانشگاهها از عکسها یا شعارهای مذهبی خاص آن هم با رنگ و بوی خاص سیاسی آن یا وادار کردن استادان به تظاهرات اسلامی بیشتر. این شیوه‌ها بیانگر آن است که به فرض ارزیابی محصول و از آن رهگذر بازنگری در سیاستهای گذشته، جهت‌گیری جدید به هیچ وجه حکایت از عبرت‌گرفتن و تصحیح رفتارها و بینشها ندارد بلکه اصرار و لجاج بر سر همان راههای رفته است البته با غلظت و شدتی بیشتر. این راه، هیچ اثری نخواهد داشت بجز آن که دانشجو و استاد بیشتر احساس کنند که به نام مذهب زیر فشار تهاجمی شدید و تبلیغی و القایی قرار گرفته‌اند. همین است که امنیت و آرامش درونی آنها را مخدوش و متزلزل می‌سازد و سرآغاز هر انحراف و حتی

کینه‌توزی و انتقام‌جویی از مذهب و مذهبیه‌ها می‌گردد. تأثیر دیگر آن که، میدان را برای فرصت‌طلبی، تظاهر، ریا و سوءاستفاده اهلش بازتر می‌کند، همان چیزی که دشمن تاریخی گرایش فطری انسان به دیانت خداپرستی بوده و هست. این گونه آثار و نتایج سیاستهای جدید فرهنگی، در مجموع، از زمره همان شرایط محیط اجتماعی هستند که مردمان را از دیانت فطری گریزان می‌کنند و خواسته یا ناخواسته منجر به زدودن هر ایمان یا گرایش اسلامی از عقول و قلوب نسلهای تحصیل‌کننده در سطحهای مختلف دانشگاهی می‌شوند. و اینان به عنوان ثمره‌های دانشگاهها هستند که سرمایه فنی، کارشناسی و علمی آینده کشور را تشکیل خواهند داد. بخش اعظم سرمایه‌های انسانی قدیمی را زائد دانسته، حذف کردند و به خارج کشور یا مشاغل دیگر پرتاب نمودند بدین امید که خود سرمایه انسانی اسلامی پرورش می‌دهند و اکنون شاهد این سرمایه انسانی با پرورش جدید هستیم. حال باید پرسید رژیم اسلامی با چه کسانی و چه سرمایه انسانی می‌خواهد کار کند و باقی بماند و جلو دنیای مهاجم نیز بایستد، تنها با توده‌های غیر شهری یا روستایی ساده؟ در این صورت، آیا می‌توان از اظهار تأسف خودداری کرد که حاکمیت اسلامی، گروههای فشار افراطی یا مسئولان مؤید آنها به نام اسلام و برای اسلام دست به کاری زده‌اند که نتیجه‌اش زدودن اسلام از سرزمین ایرانی است؟ نیازی نیست که ما برای اسلام دلسوزی کنیم یا خود را قیم و نگهبان آن بدانیم. اسلام در ذات خود چیزهایی دارد که اگر در یک سرزمین و یک ملت خشک شود، از جا و جاهایی دیگر، سربرمی‌آورد و شکوفه‌های تازه می‌دهد... آن

يَكْفُرْ بِهَا فَإِنَّ هَوْلَاءَ فَقَدَ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا كَافِرِينَ^۳

سوم آن که انگیزه‌ها، نیتها و برداشتها، هر چه باشد و سیاستها، متوجه هر هدف کوتاه مدت یا درازمدتی که قرار گرفته باشد این نویسندگان پیشنهاد دارد که این برنامه را از منظری دیگر که تا امروز مورد توجه حاکمان و گروههای فشار وابسته به آنان نبوده و همچنین نزد منتقدان یا معارضان حاکمیت کنونی نیز رایج نبوده یا کمتر بوده است مورد نقد و ارزیابی قرار دهیم و آن عبارت است از بررسی سیاستها و برنامه‌ها و اقدامها و رفتارهای حاکمان، مخالفان و معارضان و منتقدان آنها در قالب تحلیل هزینه - فایده. در این نوشتار به اختصار از یک گوشه آن یعنی برنامه اسلامی شدن دانشگاهها شروع می‌کنیم. در این باره یادآور می‌شود که:

(۱) این روش تنها مرتبط با سیاست اسلامی کردن دانشگاهها نیست. تمام سیاستها و برنامه‌ها و عملکردهای دولت و جناحهای غالب و حاکم آن را در بر می‌گیرد و به طور مشخص متوجه روندهای کلان یکساله اخیر مثل انتخابات دوره پنجم، برنامه مقابله با تهاجم فرهنگی و هویت، درگیری انحرافی و مقابله قوه مقننه با قوه مجریه و... می‌باشد و می‌تواند در شیوه تحلیل هزینه - فایده وارد شود. لازم به تذکر است که برنامه "هویت" در صدا و سیما، نسبت به برنامه‌های دیگر، به خودی خود، محدودتر و

گذراتر بود و به اندازه یک سریال مشغول‌کننده تلویزیونی، تأثیری درازمدت نداشت و ندارد. ولیکن برنامه هویت از آن جهت می‌تواند موضوع تحلیل هزینه - فایده قرار گیرد که جنبه نمادین (سمبلیک) داشت یعنی نمادی از بینشها، رفتارها، اخلاقیات و افق دید طراحان و مجریان آن و نگرش آنها به مردم و رابطه و نسبت خودشان با آنان است.

۲) از آنجا که دولت و حاکمیت، در صحنه جامعه امروزی ما، بسیار فعالتر و پرزور و قدرت‌تر، در صحنه تأثیر بر روندهای اجتماعی حضور دارد بنابراین، دامنه تأثیر و گستره اثرپذیری از رفتار آن نیز بسیار وسیعتر و عمیقتر از هر عامل دیگر است. حتی اگر به گفته حاکمان، رفتار آن در تقابل و واکنش نسبت به تهاجمات و اقدامات خارجی و داخلی معارضان باشد، فعلاً در این نوشتار روی یک برنامه معین دولت و نیروهای درونی آن متمرکز می‌شویم.

با توجه به هدفها و نیتها و علایق حاکمیت اگر تمام عوامل دیگر مانند ملت، مملکت، طبقات نسل جوان یا دین اسلام را کنار بگذاریم، با اجرای یک برنامه یا سیاست، چه چیز و به چه میزان عاید خود گروه حاکم می‌شود. آیا این چیز تا چه اندازه ارزش و اعتبار تاریخی یا پایداری می‌تواند داشته باشد؟

شیوه تحلیل هزینه - فایده، در مورد عملکرد نیروهای دیگر اجتماعی، نیروهای خارج از نظام، یا برنظام، معارضان از طبقه‌ها و سطوح مختلف نیز صادق و قابل اجراست. تحلیل هزینه - فایده یک معیار عام برای سنجش و ارزیابی رفتار اجتماعی - ملی است و امید آن هست که با اتخاذ چنین شیوه‌ای از ارزیابی اعمال و بینشهای هر گروه اجتماعی، راهی برای برخورد و کنش و واکنشهای عقلانی و منطقی در بین گروهها و همه آنها با دولت گشوده شود و فضای اجتماعی - سیاسی از قضاوت‌های کلی نسبت به اتهامات عام و تنشهای حاصل از آنها رها گردد و در کل، جامعه به سمت نوعی همزیستی عقلایی، توافقی و مدنی پیش برود.

امروزه، در کارها و فعالیتهای اقتصادی، معیاری که در آخرین مراحل انتخاب طرحها و پروژه‌ها ملاک انتخاب یا انصراف از اجرای طرح یا پروژه‌ای خاص می‌شود تحلیل هزینه - فایده می‌باشد. مجموعه هزینه‌هایی که نه فقط کارفرما، بلکه کل جامعه و دولت برای انتخاب و ایجاد یک طرح مهم می‌پردازند، مصرف می‌کنند یا متحمل می‌شوند و فرصتهایی را که از دست می‌دهند، در برابر آن چه که به طور عینی و واقعی به دست می‌آید، مقایسه می‌گردد. در صورت توازن و احتمال فزونی فایده بر هزینه، طرح انتخاب و در غیر این صورت به دور افکنده می‌شود. طرحهای اقتصادی هر چه قدر دامنه و تأثیرگذاری وسیعتر یا عمیقتر بر حیات مجموعه داشته باشند (یک مؤسسه، شرکت خصوصی، یا یک جامعه بزرگ در سطح ملی یا منطقه‌ای) تحلیل هزینه - فایده اهمیتی بیشتر و تعیین‌کننده‌تر می‌یابد. این کار در یک

صحنه از فعالیت‌های اجتماعی بشری که کاملاً مادی یا اقتصادی است و در آن سود و زیان، درآمد و هزینه و توازن عقلایی آنها راهنمای عمل ماست، صورت می‌گیرد. اما در سوی دیگر از فعالیت آدمیان، در زندگی و سلوک فردی، اخلاق و رفتار اجتماعی و نیز در فرهنگ مذهبی، به ما آموخته‌اند که فرد همواره باید با ابزار مراقبه و محاسبه، اعمال و رفتار خویش را تحلیل نماید و هزینه و فایده آن را ارزیابی کند. انرژی اخلاقی، فکری و بدنی، یا سرمایه عمر و وقت یا تعهدات اخلاقی، مستحبات و واجبات شرعی که برای دستیابی به یک منظور، فدا می‌شود، همه در مکتب دین هزینه است. انسان با شخصیت و هویت خود که در نهایت سرمایه آخرت اوست برای آنچه که به دست می‌آورد سنجیده می‌شود. آیا در برابر همه آنها که فدا کرده است، یک بهره دنیایی، یک ارضای نفسانی و شهوانی به دست آورده و خودپرستی خود را ارضا کرده است، یا آن که یک قدم به مقصود نهایی فرد سالک که رضایت پروردگار باشد، نزدیکتر شده است. آبادی دنیا را به قیمت خرابی آخرت به دست آورده است یا برعکس آبادی این یکی را در برابر از دست دادن دنیا یا تخریب یا آبادی هر دو را؟ این گونه محاسبات همه از مقوله تحلیل هزینه - فایده هستند. به این جهت است که در قرآن، در مقام ارزشگذاری بر فعالیت‌های مختلف آدمیان به مفاهیمی چون اولئک الذین حبطت اعمالهم^۴ یا فما ربحت تجارتهم^۵ یا ان الانسان لفسی خسر... بر می‌خوریم. به هر حال در عالم ارزشها و سلوک معنوی انسان هم، تحلیل هزینه - فایده به عنوان یک ملاک انتخاب و یک راهنمای عمل، مطرح است با این تفاوت که در این صحنه، سودها و زیانها و چیزهایی که هزینه و مصرف می‌شوند فقط مادی یا اقتصادی نیستند، بلکه می‌توانند از نوع سرمایه‌های مادی، تلاشهای جسمانی یا ایثار جان و وقت و فرصتها نیز باشند یعنی زیانها و درآمدها از مقوله تعالی روحی، شخصیتی و قرب و بعد به پروردگار باشند. پس تحلیل هزینه - فایده یک معیار است، یک قاعده بازی برای ارزیابی از پیش یا پس از حرکت یک عمل یا یک برنامه آدمیان است، تا همیشه این اطمینان وجود داشته باشد که به سمت منظور پیش می‌رود یا نه. هدف و منظور هر چه باشد این تحلیل، ابزاری برای سنجش پیشرفت‌ها یا عقب‌رفت‌ها و سود و زیانهاست.

در میان این دو صحنه یا دیسپلین اقتصادی یا اخلاقی از فعالیت بشر میدان دیگری هست که صحنه اجتماع و اداره و مدیریت جامعه و مسئولیت‌های ناشی از مدیریت جامعه است. این صحنه ماهیتی اقتصادی و مادی صرف یا فقط اخلاقی ندارد. اینجا مزرعه‌ای است که می‌توان با کمک ابزار مادی یا ایثار آن محصول معنوی و آخرتی به دست آورد و برعکس، با ابزار معنوی یا زهدفروشی، دنیا را به دست آورد. از کیسه مردم و بیت‌المال، از سرمایه حیثیت و آبروی مردم یا زحمات تاریخی آنها مایه گذارد آن را ناچیز و بی‌ارزش جلوه داد تا برای خود حیثیتی ساخت و قدرت و ثروتی چند روزه دست و پا کرد یا نگهبانی نمود و در عین حال سخن از ارزشها و معنویت راند. به هر حال همان ابزار تحلیل هزینه - فایده